

۲۰
۴۴۴

۴۴۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
شماره ثبت کتاب
۳۵ - ۲۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
شماره ثبت کتاب
۳۵ - ۲۷
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
شماره ثبت کتاب
۳۵ - ۲۷



بازدید شد
۱۳۸۴

شماره ۱۰۴۴۹

کتابخانه مجلس شورا

کتاب: جواهرنامه
مؤلف: صدرالدین محمد ششمی کمرانی

۶۷۲۲

شماره قفسه

موضوع: سیرت



شماره ثبت کتاب

۸۷۸۷۷

خطی - فهرست شده
۶۷۲۲



سپاس و سپاس بی اندازه و قیاس صنایع را که
 جوهری صنعت بازار کانیات یحیو است
 سیارات آراسته داشت حاکی که چیزی که دنیا
 آفتاب و درام کو اکب در بازار روزگار روان
 گردانید مبدعی که روح سجای سپهر آرزو در
 کرد و کجی نیند عارف از معارف پر ساخت
 جوهر جان پاک را بغیر عشق هوا با آب و خاک پیوست
 داد و از از دو فواج ایشان نشان عظیم نشان که محو

افخر زمان

افخر زمان محفوظ مانده اگر سخت قدر افرمان دهد
 کند که دون ویران کند و اگر معما تیر را اشارت نماید
 رخنه فباختگی عوارث زمان مسدود کرد و اند
 چو بان حمایتش پشت میس از پنجه کرک شانه می کند
 و میزبان اغاش میماند از خویش و پیوند پیکار به
 کرد اند کف کریش رزق کافه بر پایا کفیل لطف
 همیشه قضای جواج عابد خلایق را وکیل گشته
 عقد مر و ازید باشد قطره باران اگر از کف
 نه یا نوالش بخشش موزر سخاوت رای میس
 ثابت نیرین پایه قدرش سخن فرودین در ایام
 معشیتش جز ساعری که غارت عقول نیکند تا راج
 کند نیت خرد در تم و نالغ و غیر کار و یار

ربودن کاہ برکیت فتنه و آشوب جز در چشم و زلف
 بتان یافت نمی شود و سیلاب شرک جز در چهره و غا
 عاشقان صورت نمی بندد و در جن و سر غیر غنچه اکل بتون
 دل کو دور و در زمان بجز سلخو مل تخ کامی کجاست
 لطفش ز کرم چاره چاره کند عیش
 ستم از زمانه آواره کند و موسم عدل او سببار بود
 آن یاره که پیرامن کل پاره کند شاه جمشید
 بزم رستم رزم سکت در کوه دارای خسرو خشم
 قلعه کاشی دود شجره الخلا و شجره و حد العدل الرقی
 آیه امین البریه الجعده اعلا کلینه خلیل الرحمن ابو
 خلیل باد سلطان آن خلیست که چون قدم در میدان زو کار
 نهاد بتین عرو و نویندر سلاطین نام دار ابرسیم و اپنا

پاره کرد و دستان دولت قاسم را خدایم اید مقبور
 و مغلوب ساخته از خان و مان آوار کرد و اینید
 نظدا نده ملکه و سلطانه و افاض علی حاکم العباد بره و خسانه
 با خرج الدرزن الصدف و ورق السهم علی البدن
 بد آنکه ترتیب این رساله بر مقدمه و دو مقاله است
 در مواد اجسام معدنی و کیفیت تکون ایشان
 و امور متعلقه بان
 و می پست باب است و خاتمه
 در یاقوت
 در زمره
 در الماس
 در عین المهر
 در عیون
 در عیون

درمازهر و سایر اجاریه	در عینق	در بضع	در ریه	در ریه	در ریه
در عینق	در بضع	در ریه	در ریه	در ریه	در ریه
در عینق	در بضع	در ریه	در ریه	در ریه	در ریه
در عینق	در بضع	در ریه	در ریه	در ریه	در ریه
در عینق	در بضع	در ریه	در ریه	در ریه	در ریه
در عینق	در بضع	در ریه	در ریه	در ریه	در ریه
در عینق	در بضع	در ریه	در ریه	در ریه	در ریه
در عینق	در بضع	در ریه	در ریه	در ریه	در ریه
در عینق	در بضع	در ریه	در ریه	در ریه	در ریه
در عینق	در بضع	در ریه	در ریه	در ریه	در ریه

در معادن اکثر بلاد استخراج می کنند و در بعضی
معادن سیم در خلال سنگ کون می آید و سیم از آن
سنگ بدو طریق جدا توان کرد یکی آنکه در دمای
سیم از میان سنگ بجزیند طریق دیگر آنست که
سنگ را خرد نمایند و سیاه سیم از آن جدا کنند
و سیم فلزی است که بواسطه استیلار بود
در طوبت رنگ او سفید است و تمیز انواع
آن سیم دو قسم است یکی سفید ترست و بهترین
اقسام سیم شمشیر یا البیاض نرم اندام است که
بگویند و کشیدن ریزه نشود و سیم خالص شد
المذاق و صافی او از سست بی آنکه بصوت او صم
مخلوط بود و غیر خالص المذاق و جرسی او از سست

که صورت او از صم خالی باشد و چون سیم سیاه
 مردمان کثیر الجربا نیست و قیمت اکثر اشیا با
 میکند قیمت آن از ممکنان پنهان نیست و بیان آن
 فایده چندان ندارد و چون بسیاری از مهمات مردمان
 نویسیلیم سامان میابد در نشان آن چنانچه در دنیا
 طلا مبالغه و اطرا نموده اند کما قال الشاعر
 لولا اخاف الله سبحانه لقلت للقبه تجاهنا
 و قال آخر بالفارسیه حاجت بحرها و پیشتر
 تقوید و دوستی بخار از نقره نیست
 آن سیم بار در طب است در مفرقات رطوبات
 دفع کند و فرج نماید و اگر سیم در دندان نگاه دارند
 شود و اگر با داروی چشم مزج نماید بقوه بصر که
 مجذول

کبزه

کبزه است و تقاضی توان کرد در مس که
 اثرات جازی نخاس گویند در صفات آن
 مس سه نوع است سخ صافی زرم اندام و
 آرزو غام و سخ صلب سیاه غام و سخ یک افزا
 زود زار مس کرم نشود و نیز زار مس کمی را نکند از
 بیایس رویت که نخاس مویث طبع است قوه خود
 بغیر نمیدهد و قوه غیر قبول می کند و مطواعی که
 حل و عقد و تطهیر و تکلیس می پذیرد و مویس معظم بلاد
 اکثر اناث الیبت و التي که بان آلت جوا نهنس
 میدهند و التي که بواسطه آن آلت نقش تکبیر بلوروا
 آن می کنند از مس سبزند و مسکولی برین زمره است
 و نزد جمعی زمره بشر که مرغ در کان مس

آن کان مس فراوانست و معاوی و محوران بلاد
که مذکور میشود دیار بکر و روم و ادراپجان سوس اندک
و سیستان و نیش بور و فنک و کرمان و بعضی مردمان
بر آنند که کان مس در اندلس نیست و مصوغ نوبت
باجانبت میکند بواسطه آنکه در سایر بلاد رسوب
مس را بتوتیا میخ میکنند و در اندلس نوبت و آنچه
آنرا محس میگویند از بیلینس مرویست که ماده
نحاس ر و بسوی صورت با بیا و سب دارد و بواسطه
مصافقت موانع از لباس زمینی مایوس شده
و کسوت نحاس قبول کرده در تیره اقسام نوبت
آن نحاس رخ صفائی نرم اندام بهترین اقسام است
و نحاس صلب سیاه فام زبون ترین اقسام نوبت

مس بلاد

بین در بلادی که از معاوی و بی بعید است مانند
موازی صنعت قیمه اوست در بلادی که معاوی
قریب است مثلاً در مصر موازی چهل و شش
فلس بدرستی نقره میخزند و در بلاد قریب معاوی
موازی صد مس در خاصیت آن مس کرم
خشک است اگر بد اومت نماند بر آنکه طعام
و شراب و خاصه ترشی ز نظر و ف می خورند
خورد امراض کبار مانند سرطان و داء الفیل
حک و سوز المزاج طحال و امثال اینها پیدا شود
و اگر قدری است با منک در ظرفی مس کنند
پوشند و یا ظرفی مس مای بریان کرده کرم بنند
بخار در محبتش و کل واحد از ایشان سان سوم در

عمل کند و اگر مس را بر سر که ترکند و در جا بر سر که
 زنگی بر آرد که آنرا از خاک رگومند و زنگار سبیل و چمن
 را نافع بود و در مراسم لحوم عفت را از آن کند و جراح
 کهنه را اصلاح نماید و بصلاح باز آورد و بخاس
 محترق در حرفت کاشی کزی و مینا کزی کن بزد
 و در اتم استعمال است و زنگار و بخاس محترق
 در ضایحه اکیره استعمال میکند و اگر بنقاشی از رنگ
 موازی کخاره چشم بکنند و کباره موب بر نیاید و اگر
 ماقه قرآب فرورزند مکان از آن بگریزند و اگر
 نظر باین مسمی در خانه که نور آفتاب در آن خانه افتاده
 باشد از آن لوهه کند و اگر من محروق موصول است
 یا شام تصوع آرد در از زنگار

از آنجا

در صفات آن از زنگار
 از فلزات مشهور مشابه نقره است که بواسطه
 سبب صفت که در کان عارض آن شده از سبب
 فقرگی تنزل نموده رخا ویت جرم و کرامت
 و صریح عند التریک و از خرد مندان خرد و آن
 پنهان نیست که رخا ویت از زنگار کثرت زیاده کرات
 رایحه او از قلت بفض و صریح عند التریک از تری
 کبریت است و از پخت سبزی کبریت از زنگار بود
 و اگر میان بر آید که این صفات بعضی از او را از
 می توان کرد و چون این صفات زایل کرد نقره
 مصنوع حاصل شود اما در مقدمه رساله تقدیم
 پذیرفت که تغییر و تبدل فضول در وسیع عقول نیست

سرنوع است بفقاری و در یکی و چینی بخاری را
بواسط آنکه شک کرده اند قلعی نواله خوانند
و فزکی ریزی نرم اندام زرد فام است که
بعضی را بصورت ماران ساخته اند و بمهر
سلطان و نمک نشان کرده اند و بعضی در یکدیگر
و این بعضی را زرد بان پایه گویند و اگر ریزی در
حار در آفتاب بسیار بکند از زرد اما چند که در
آفتاب بسیار نوز و از آن نظر و ف ساخته بان
ظروف می سفید کنند و اگر ریزی حاصل که غیر از ریزی
نیامخته باشد با شش بکند از زرد و در کوی زکلی
نوز و و مشتمی بر ریزی است ولی است
در کان آن کان ریزی در سه مکان واقع است شری

نیز

مرز چین و خود و بلغار و نواحی فرنگ و ماده از
بسان ماده سیم متوجه صورت و قیمت و بواسط
کم و بیش کیفیت بحد کمال که اتصال بصورت
نمیرند در تیره انواع و قیمت آن بهترین انواع
ارزیزا ریزی بلغاریست که از سایر انواع روشن
صافی تر و سفید ترست بعد از آن فزکی و قیمت
ارزیز کما پیش در همین امر است در حای
آن ارزیز سرد و خشک است اگر ارزیز بر پشت بندند
کسبانه کند و احتلام باز دارد و اگر با گوشت در
دست اندازند گوشت نپزد و اگر صغیر ریزی در سر که
غوره مصعد بنجد و جرمی که بر روی او در
و سرطان براند تمام در دهان بر می آید بمالند نافع بود و اگر

از زرد مگس باروغن بر سوختگیها طلا کنند تا بی
 آزاران عضو بر توان کشید و رایحه آن بگاہ
 کلکس بغایه مضر بود و سفیده طبعی خون از جزا
 باز دارد و اگر مجمل گردیدم طلا کنند فزاید
 در اسرب فضل اول در صفات آن است
 فلزی تیره فام نرم اندامت او از است که در
 کان بخی خیدن نیافته و زینتی که ماده اوست مانند
 دروی دن شراب در شست بوده و بواسطه درستی پتا
 زرد را منققت میکرد اند و بسبب نرمی و خالی که گبریت
 است او از است و کد از اسرب مانند کد از از زرد
 و از اسرب شکرین سرخ و مرد اسنگ زرد سفید
 سفید حاصل توان کرد چه اگر اسرب مگس از ششیا

بدند شکر ف شود و اگر در کوره بکد از گاه کوه
 اسرب از نقره جدا کند اسرب بر و اسنگ کرد
 اگر کا و زرد اسرب در قفل هر که نهند بر سطح آن
 سفید آب بخون یا بد چنانچه بر سطح مس زرد بخون
 می آید و از اسرب مگس سفیده سازند که از جگر کما
 که نقاشان استعمال می کنند و همچنین نقره جمع معادن
 از اسرب خالی نیست اسرب جمع معادن از
 خالی نیست اگر مقداری آهن با ضعف آنقدر
 پیا میزند و بکد از مجموع اسربی سفید لطیف حاصل
 شود و اگر اسرب بکد از نقره قدزی نوشا در آن
 پیا میزند که وزت اسرب زایل کرد و ما تندر
 صافی لطیف شود و در حل بر اسرب ستولی است

کان اسرب ما سرب حرمان
 از ادکان در اکثر مواضع واقع است و چون
 تو تیار سخا را سرب تکون می باید لاحماله از کان
 اسرب خیزد در تیره انواع و تیره آن حسن
 اقسام اسرب اضغائیت و نوعی که از تیره
 می سازند و قیمت و در ظل موازی در میست
 در خاصیت آن اگر صفو اسرب برشت نیندیشد
 بنشاند و اختلام باز دارد و اگر بر روی بنده نشاند
 آن را طوبی نامند یا آب سرکه و آب کاسنی بسیار
 و بر آن طلا کنند و در تخم پذیرد و شکر و از جمله کجا
 که نقاشان بکار می برند و در اصول مینا و مرصع است
 و از سفیده اسرب بر روغن برنج و گلیکها طلا کنند

در مرکب از فلزات و نسبت ایشان
 با یکدیگر موجود اگر معین نباشد واجب الوجود
 بود و الا ممکن الوجود و ممکن الوجود اگر در موضوع باشد
 بود و الا جوهر وجودی که قابلیت ندارد که سه بعد تقاطع
 بز و ایا توایم در وی فرض کنند مجرد بود و الا جم
 و جسم اگر مرکب از اجسام مختلفه الطبع نباشد شیط و الا مرکب
 یا ترکیب اگر مستقیم صورتی نباشد مانند بخار و دخان
 یا باشد و آنچه ترکیب و مستقیم با صورت باشد که
 آن صورت مبداء حفظ ترکیب و تعدیه و تمیه و تولید مثل
 و اجسام و حرکت ارادی و نطق تواند بود آن مرکب
 و اگر ازین جمله مبداء نطق تواند بود حیوان دیگر بود و اگر
 مبدع احساس حرکت ارادی هم تواند بود نبات بود

و اگر بمدا تغذیه و تنمیه و تولید نیز تواند جسم معدنی
 بود و جسم معدنی چهار قسمت ذایب و حجر و ملح و
 کبریت زیرا که جسم معدنی یا قوی ترکیب بود یا
 ضعیف ترکیب و قوی ترکیب یا منطرق است یا
 غیر منطرق و ضعیف ترکیب یا مغل میشود و حجر و طوق
 سهولت مانند شب و نراج یا نبی شود بواسطه زمینگی که
 در دست مانند کبریت و زینج اول قسم اول است
 و دوم قسم دوم و سوم یکم و چهارم چهارم و مواد تمام
 از بقعه مذکوره جوهر آبی اند لیکن آن جوهر آبی
 که ماده اجساد و ذایب است آمیخته شده جوهر آبی نیز
 استوار و بعد از آنکه از طبخ حرارت نضج تمام
 یافته اگر آن بواسطه سخت برودت منقد شده

و بعضی

و بعضی بسبب زمینگی که دارد و غیر منقد مانده و از
 جهت عدم انقاد این بعضی اجساد ذایب قابلیت
 دارند و آن جوهر آبی که ماده اجساد است بعد از نضج
 بسیار بسبب استیلای پوست انقاد یافته و منقلب
 شده جوهر آبی و بواسطه آنکه در وی سیخ غیر منقد
 اجساد قابلیت تطرق ندارند و چون انقاد اجساد
 پوست که اخرت میشود مگر بحیثت بخلاف بعضی منطرقا
 که در کد اجتنان احتیاج بحیثت نیست و آن جوهر آبی که
 ماده املاحت مانند شب و نوشادر و غیره از اخلاط بد
 لطیف کثیرالناریه بواسطه پوست انقاد یافته و منقلب
 جوهر ارصی شده و چون ریه نوشادر بیشتر از ریه است
 با کثیر متضعد میشود و آنچه با او جانشین استعمال نیز

و کبریت و حجریه دارد و در وقت بعض اجساد و آب
هم است بفضیلی که در مطولات مذکور است آن چه
آبی که ماده کبریت است بواسطه استیلای حرارت منجمه
شده با جزای هوا سی و تریابی بوجهی که از اشیاء ایشان
مکون پذیرفته بعد از آن بمصافقت برودت انجماد
یافته چون سایر اجساد و ذایر منجم زین با جو سری شتاب
زین می شوند زین باشد به او بنا بر اجساد و ذایر بود
و تجربه معلوم شده که زین بر ایله کبریت منعقد میشود
ترکیب ایشان از زین و کبریت باشد و وجود مختلفه
تا اگر ماده پاک و صاف بود و کبریتی که عاقد است سفید
و پاک و صافی باشد از اشیاء ایشان نفرت تولد کند اگر
کبریت قوت صباغت ناپذیر باشد مگر آنکه با بدو در دره

قوة محرقة بود بخارج حاصل شود و اگر کبریت پاک نشد
المخالط با ما و بنوعی بوجه شود و اگر کل واحد از کبریت
عاقد و ماده منعقد با جزای ارضی مخلوط باشد منجم چون
و اگر کبریت عاقد ماده مخلوط منجم و ضعیف بود اسر
در وجود و اید بود بواسطه ضعف عاقد انجماد اسر حکم
استوار نیست بدانکه کیمیا کران از ترکیب زین و کبریت
جو سری چند می سازند که ارجح است را شباهت تمامه با بعضی اجساد
است چنانچه خلق حاصل میشود که اجساد مذکوره مرکب
زین و کبریت اند لیکن فعل صباغت بر تیره فعل طبیعت نمی رسد
و از اینجا است که شیخ ابی علی بن سینا در کتاب شفا
پان فرموده که کیمیا کران در دست نیست که قلب حقایق
قلبی حقایق ضعیف و نجات بر آن دست از زین کیمیا

و مفاسد مثلا می تواند که سرخی را سرخ ترکند مثلا
 طلا شود یا سفید تا محال نعت شود و همچنین قاندرند که اگر
 عیب چهار صفا را زایل کرد و اسند لیکن توه عقول
 بنیز و تبدیل حصول نیرسد در جو امر لفظ
 جوهر که موضوع است بازا جهر معدن تخصیص یافته با حجار
 شفاف مین چنانکه بعضی و در که موضوع است بازا
 شکوفه تخصیص یافته بکامای متعارف
 در در که آرزو وارید بپوشید و بعضی گفته اند که لولو
 مخصوص است بشب در صفات آن
 هر دو در بیا فخر سایر جوهر است و بعضی بر آنند که از این
 استخوان است و او بنجب است که منقسم میشود بشا
 سفید صافی براق است و او بختبار است مخلوط

چهار و هم می ماند چنانچه اصصی و آنچه در غربال ما پریم
 می ماند که چشمه ان از چشمه همه او سع است چهل و از
 چهل جنات می گزینند و از آن جمله سرد و آنرا که مناسب
 باشد بیکدیگر زو جان گویند و آن دانه که مناسب بنا
 فرود خوانند و جنه عبارت از دانه است که نیمه آنک با
 زیاده باشد و متعارف چنان است که سی و شش از در
 عقد می کشد و از این جمله شش دانه از صدف آشفته باشد
 و تته و دانه اعلی و دانه میانه و دانه اولی باشد
 و در مانند نیاز تو بر توست و از منوبات قمر است
 در مفاسد است در کیفیت تولد آن اگر چه
 مفاسد در بسیار است لیکن در فخر مین و موضع در
 سر اندیب که طول آن موضع از جزایر خالوات

و عرض آن درجه است و آنچه در موضعی از نواحی ^{که} ^{بیشتر}
 طول آن موضع و عرض آن درجه است یا
 میشود و آنچه در محل از نواحی بحرین که طول آن
 درجه است می باشد و آنچه در نواحی جزیره خاک
 میان کیش و بحرین است تکون می یابد قریب است
 بدری که از قریب سرانندیب استخراج می کنند و در
 از دریای قلزم و در دریای یمن و حجاز استخراج
 میکنند بواسطه آنکه آب دار و شفاف غلظان
 نیست اعتباری ندارد و در دری که در اعماق بحار که
 خالی از لاله باشد و کل آن سیاه نبود تکون می یابد
 و شفاف است و آنچه در کل سیاه حاصل میشود سیاه
 فام بود و آنچه در قریب سطح آب تکون میشود بواسطه آنکه

حرارت آفتاب زرد فام یا سرخ فام باشد و آنچه
 حصول آن در میان لاله باشد بسبب وصول بخیره رود
 از که درت خالی نیست و اقل بعد مفاسد لالی چنان
 چنان و اکثر آن چهل چاه است و سرچاهی با صطلح غوا
 در دراع است و تکون در در صد ف جو اینست ^{صد}
 نام که یکم دارد و صد و مطلق و محیط است و این از
 کوشیت ما بنحی بدل سیمبرن برابری می کنند و بالو
 خطی ازج رقیق مخلوط است و در میان کوشیت و شمشاد
 و سری برنگ طرف صد و دارد و در سر دمانی که از غایت
 سنگی بدل حدشکان پنلو نیزند و شکم او بسان جو صله ^{مر}
 و از دمان جو صله بجماسی و از جو صله تا مخرج ^{فضله} ^{ستقیم}
 دارد و صد فیتن مذکورین بر منوال بل مرغان ^{کر}

خواهد که بکشد و اگر خواهد که درم کشد درم کشد
 و بعضی را درندان و بعضی را خرطومی چنان صلب است که
 بان صدف و بجران سوراخ میکند و انواع اصداف
 در اعضا اختلاف است و بعد از آن که اصداف
 از اطراف دریا بیرون آرند بعضی متحرک باشند و بعضی غیر
 متحرک و قسمی از متحرک چنان بر حرکت میکند که مری
 میشود که طیران دارد و اگر اصداف که در جو صلابت
 لای غوال باشد موازی کف و سنی معقل باشد صد
 ایشان بغایت خشن بود و اغلب اصداف کجا در صلبه
 از لالی خالی باشد و از معلم اول مرویت که در اصل
 شتا که ریاح عاصف اصداف از میان بحر میخورد
 و اطراف آن صدف متجانب بر محبت آب استابند

دایره

دایره و اریس تیر باران بر بهار و آرد و ما در صلبه او
 قطره چند کشد و شود و بعضی روایت است چنانست که چون اطلال
 و استیلای باد شمال دریا آب را در حرکت واضطراب
 آورد و جزا در ریش آبی از آب دریا جدا کرده در سطح موا
 جلوه دهد صدف در طرف که موج کمتر بود و آن باز کند تا در جو
 او مقداری زان جزا که لای کمال و باشد که در اریس
 او چنانکه رحم نطفه قبول می کند قطره باران نسیان یا کند و
 دریا قبول کند و چند روز در قدر دریا قرار گیرد و بعد از چند
 بر سطح دریا استعلا جبهه از اول صبح تا هنگام مسا
 در بعضی روایات سواقی است و استنشاق هوا کند از وقت
 غروب تا هنگام طلوع آفتاب سرد نقاب آب کشد
 چند روز که بدین شیوه آمد شد کند اجزاء ماهی که در جو صلبه

بنام

حاصل است منعقد کرد و در قعر دریا قرار گیرد و بقدر
 رب العالمین قطره ماهیین در مین شود و وقت بارگام
 احسن الحالیین و جمعی ازین که در توبرت است لال
 کرده اند بر آنکه در ابتدا تولد ما نذار زن خردست
 بعد از آن بتدریج طبقه بر طبقه تکون می یابد و بزخم و زدن
 پنهان نیست که از صفت مذکوره لازم نمی آید که تکون
 در این کیفیت بود و محتمل است که طبیعت صدف اتفاقا کند
 که در متکون در حوصله او مانند صدف محیطه بر او توبرت
 بود از او برادران جوهری مرویت که در خزانه این
 دانه خرد ما و دانه زیتون مخزون بود که از مرکی بعضی
 با مر کردگار در آید ارگشته بود و بعضی دیگر بمقتضا
 الان کما کان حال خود باقی مانده علی بن اهر چه در حوصله صدف

حاصل شود و شها قطره آب تواند که در خوشاب شود
 پس صدف شبه ریش برار و مانند اشجار در زمین است
 گرداند و بعضی بر آنست که حیوان مذکور درین حال
 خلقت حیوانی خلق می نماید و کسوت نباتی می
 پوشد و پوشیده نیست که حرکت و بعد از استخراج
 از بحر چنانچه مذکور شد مکتوب این رای است پس بعد
 مدتی که جوهر متحجر در حوصله صدف نضج تام یافته
 بعد کمال و بهار شد استخراج او باشد و اگر بعد از
 ارتعاب در جرح و بها استخراج آن کنند با تدریج که
 بعد از اتصال بذروه کمال بر شاخسار بگذارند طراوت
 و نظارت او را یل کرد و او را سطحه ملایم حاصل شود
 و احوال کمال لالی بواسطه نامواری مکان کن ایشان ناما

مسئله

بسبب آنکه مکان تکون ایشان نزدیک صدف مذکوره
و از بعضی اصناف الوان لالی تغییر پذیر میشود و از
اول ماه نیشان تا آخر ماه ایلول که زمان رسیدن
اقابست پیا نزد عم درجه میزان است شرح صدف از
عمان توان کرد و بعضی بر آنند که در دو ماه است
در باقی سال توان در تره اصناف قیمته
آن احسن و اجود اصناف لالی بحب کینه کثیر الوزن
گیرت و بحب کینه تخمی ابدار مشرق مستدیر و بعد
از مستدیر و تخمی تخمی و شلخی و رنگ تخمی و وردی تا
و پایدار است و رنگ طاروسی بر ربع الزوال است
و اوون و انزال اصناف دریت که بواسطه آفتی که
بماده وی رسیده باشد تمام الحلقه بود یا بسبب غلبه

در شکام تکون ملاقی ماده او بود شبیه رنگی رنگ و
صفوة او را مغسیر و مکرر گردانیده باشد یا علت
تجویف خراب بود یا در میان آن گرمی یا قطره که
باشد و سعت ثقبه و آن در زمان سابق عیب شمرند چنانچه
و آنه فرخ ثقبه را به نصف بهار و آنه شک ثقبه
نمودند لیکن درین زمان که نوبت دولت ترکان است
چندان نمی کنند و اگر ثقبه در میانه و آنه سبب کبود
عیب بود و آنه دو دانگی یا چندانگی مناسب اطرا
رابی زوجی عیب بود چنانچه اگر زوج داشته باشد
و آنه زیاده کرد و شاید که مضایف شود و آنکی
مشغالی را به بی زوجی عیب نکتد و او را واسطه فلا
سازند و بر زیر کان حراوه بین مخفی نیست که قیمه سایر جوا

بحسب رواج و کساد بازار و وقت و بعد کان
 غیر آن تفاوت بسیار دارد و قیمت که درین ساله
 شده قیمت متوسط میان کرانی و ارزانی بحسب
 بازار مصر و شام و بغداد و نواحی آن بلاد باندکه
 قیمت ده عقد در که مقداری هر عقدی سدس مثقالی بود
 و نصف و ربع دیناری است و اگر نصف مثقالی بود
 دو دینار و اگر نصف و ربع مثقالی بود چهار و اگر
 مثقالی بود ده دینار و اگر مثقالی و نصف مثقالی بود
 پست دینار و اگر مثقالی و نصف و ربع مثقالی بود
 پنج دینار و اگر دو مثقال بود سی و پنج دینار و اگر دو
 مثقال و نصف مثقالی بود پنجاه دینار و اگر دو مثقال
 و نصف و ربع مثقالی بود هفتاد دینار و اگر مثقال بود شصت

دینار

دینار و اگر مثقال و ربع مثقال بود نود دینار و اگر سه
 مثقال و نصف و ربع مثقالی بود صد دینار و اگر مثقال
 و نصف و ربع مثقالی بود صد و پنجاه دینار و اگر چهار مثقال
 بود دو و بیست دینار تا سیصد دینار و قیمت عقد واحد که
 چهار مثقال و نصف مثقال باشد چهل دینار است و اگر چهار مثقال
 و نصف و ربع مثقالی بود پنجاه و پنج دینار و اگر پنج
 مثقال بود شصت و شش دینار و اگر پنج مثقال و ربع
 بود هفتاد و پنج دینار و اگر پنج مثقال و نصف مثقالی
 بود شصت و پنج دینار و اگر پنج مثقال و نصف و ربع
 بود نود دینار و اگر شش مثقال بود صد دینار و قیمت یکدینار
 در آبدار بد پنج شفاف که وزن آن یک مثقال بود و چون
 مقصد دینار زرت و اگر دو عقد در یک جنس بود که یک

ی

مقال بود صد دینار و اگر چهار دانگ و مقال بود
پنجاه دینار و اگر نصف مقال بود پست دینار و اگر
ثلث مقال بود پنج دینار و بعضی گفته اند که یکله در
آباد که وزن آن مواری نیمه انگ باشد چهار دینار
ارزرد و اگر نیمه بود شست دینار و اگر ذکی بود شش
دینار و با دو دانگ برین قیاس سر مقداری که در وزن
زیاده شود بهار ساد و باره کرد و در دو دانگ
تا دو دانگ نیم بفرودن چهار یکی قیمت مضاعف شود و
که وزن آن مواری دو دانگ نیم باشد صد و شصت
دینار تا دو پست دینار ارز و بعد از آن پنج شصت
زیاده کرد و قیمت مضاعف شود و دانگ که سه دانگ باشد
چهار صد دینار ارز و بعد از آن بانگ تفاوتی که در وزن

پنداشد و تفاوت بسیار در بها اعتبار کنند و قیمت
فام و نرخ فام و طایسی مواری نصف قیمت عقید صفا
و قیمت سیاه فام مواری ثلث قیمت او و قیمت شکر
و قهقه نصف قیمت مدج قیمت و قیمت و هلی که از قیمت
زیوتونی و قیمت دنی که از مدج است و قیمت و هلی که از
قیمت قاعد و عدیست و بعضی بقی زیاده نسبت از
خواجه ابوریحان مرویت که در خزانه سلطان محمود دری از
سه مقال و دو دانگ محزون بود و مقوم ماسه از آن بصد
سزار دینار قیمت نمود و در خزانه سلطان محمود نقد آن
دانه در شاموار بود که استخوان سردان و زکار سر
دانه را مبلغ پست سزار دینار شسته تقویم کشیدند و از آن
ابوالقاسم مرویت که در زمانی که ابن الحصاصی سری

امیرالمؤمنین مقید میگردد یکدانه در پی خج بی مثال از
 از ووشغال میبلغ یکصد و پست و پنجاه قیمت کرده
 گفت که اگر این در قیام را جنت بودی یا نصد انبار
 ارزیدی و الله در خاصیت آن
 مر و ارید بار در طب است و خوردن آن مره سودا
 را سود دارد و در ترکیب دلالت تقویة نماید و اگر خون
 از نکلو براید باز دارد چون با داروی چشم پیا میزند
 بر و شنبلیلی چشم را تقویة کند و چشم از درو نگاه دار
 و اگر مسوم در سوده بار و عن کا و پاشا مذاافع بود
 در میان اموری که بدر مضر آید و
 جلا و می فطرت آن مر و ارید که رمی آتش برزد
 مایل شود و از گرمی بدن مردم و توقف در محل مناک

طراوت و لطافت انور ایل کرده و از بویها تیز نمایند
 بوی مشک و کافور و ملاقات با ادهان و رازیان
 رسد از احکام با شیاو حسن خراشیده و خسته گردان
 اصول دویہ خریفه ما و مانند نوشا در سر که خورده و تو
 شود و تعیین رنگ در صفا دریا در حوضه صدف طاری
 شود یا در آنچه در خارج طاری شود یا ظاهر و باطن او را
 معیبر گرداند بچشمی که او را سیج برین و لمعان نماید
 یا نه قسم اول و دوم بعلج و اصلاح باز حال صلا
 نیابند و قسم سوم علاج پذیر بود پس اگر رنگ او بزرگ
 مایل بود آن زردی را پنجه طریق زایل توان کرد
 آنکه در او سیج خیا تند و سر سر و زرقه تیز نماید
 تا زمانی که پلاس گردد و صورت خلع نماید لبها

و صفوت بس کند طریقی دیگر آن است که در را بادو
 جزو مسوی از قلیه و صابون در کانه کلین کشیف
 موزاری دو ساعه باتش غیر مشعل ضعیف یو شتا
 طریقی دیگر آنکه سه جزو مسوی از کا فوری و ب
 مقشر و سیم حقی نموده در یکدیگر بر شند و در را در
 گیرند و در ظرفی آسانی نهند و قدری روغن کایج بر
 ریزند و باتش ضعیف یو شتا طریقی دیگر آن است که
 در را بجماض اترج یا سرکه جلا دهند و اگر رنگ در بر آ
 مایل بود سه جزو مسوی از کا فوری و شب یانی و تاشان
 فارسه در یکدیگر کوفیه تیره تازه بر شند و در را در
 گیرند و آزا در خمر گیرند و در نور نهند تا خیر نیچیه شود که حمه
 عارضی بر پایض انالی انقلاب یابد و اگر تغییر در بوا

رایج مذکور باشد در را با مقداری صابون بوز
 باب نمک اندرانی در اندرون ظرفی نهند و قدری
 بران ریزند و باتش غیر مشعل یو شتا و چند آنکه
 کف برار و بکیه مذاب تازه که پس در را با آب پاک
 بشویند که تیر کی بقا و کدورت بصفا تبدیل یابد
 طریقی دیگر آنست که در را یا قدری کا فوری یا طباشیر
 کتان بنند و در ظرفی زجاجی که در آن قدری روغن
 حب المقلب یا قدری روغن زنبق باشد بر آن ضعیف
 مشعل چندین بگذارند که شمارنده پانزده درم بشمارد
 بعد از آن پسران ارند و احتیاط کنند اگر نقا کا
 حاصل شده فوالمارد و الا فالعل بعاید طریقی دیگر آنست که
 قراطی نوبشاد و یک جبه بورق و دو جبه رنجار حبه

زجاجی

قیه در یکدیگر خرد بجنبند و در ظرفی آستی کنند و بقدر
ادویه مذکوره سرکه شراب بر آن ریزند و بکوشند
بعده از آن در آب سرد دهند و چندان بگذارند که سرد
شود و بگذارند که آب با آن بپسیرند و قدری نمک
اندرونی سوده با ندرون آن کنند و در کف زرم
سازند و در سراپا و در بالند و چندان بگذارند که رنگ
که ورت از سیاه مرآت اساء او را بل شود طریقی
دیگر آنست که قطعه دونه تازه را بقدر دانه در بنگارند
و دانه در را در میان دونه نهند و دونه را در خمیر کهنه
در کوزه سفالین نهند و سر کوزه استوار کنند پیش
معدل بپزند و بگذارند تا سرد شود و بعد از آن دانه را
پسرون آرند و بکا فوز دو دمنند و طریقی دیگر آنست که

دانه را کما پیش در روز در میان آرد برنج بگذارند
و اگر در لنگ بود یعنی در سلک نظم راست نیاید
یا سوراخ او بسیار فراخ بود طریق اصلاح آنست که
دوباره مر و آرید که در آب و رنگ مناسب او باشد
یاد و قطعه صدف آبدار لطیف بقدر شکر بپاشند
و بصطکی مدبر بچسباند از محلی دیگر سوراخ کنند و اگر
خوانند که چهره صافی لالی از کد و کد ورت محلی ماند
و رنگ ایشان هیچ گونه تغییر و تبدیل نپذیرد لالی در
شیشه باید کرد که مران بکج یا ساروج استوار کنند
و در محلی که کم و کر ما برد است میلانیا بنجند شرط آنکه در
حد و دسالی دو نوبت از شیشه پسرون آرند و معتدب
سالمتی در پسرون بگذارند در ایوبیت

در صفات آن یا قوت شش کوه
 احمر و اصفر و اسود و ابيض و اخضر که از اطراف و سما
 کویند و کبود زیر که جوهری بخاری نسب و خانی تراز
 که بعد از تقاضای عرف احوال و سیر بسیار در اطوار
 از حقیقت نقصان با وجع کمال رسیده پلاس خانی را
 بلباس ماقولی تبدیل می نماید یا مصروف حرارت میشود
 یا مصروف برودت یا مصروف کیفیت متوسطن
 ایشان حرارت یا شدیدست یا غیر شدید و برودت
 یا قویست یا ضعیف و کیفیت متوسطه یا مایل بحرالت
 یا برودت متکون از قسم اول نوع اول است و از
 دوم دوام و از سوم سیوم و از چهارم چهارم و از
 پنجم و از ششم ششم نوع اول شش صنف است دردی از غو

دبر مانی

و دبر مانی و لطنی و سما و سرخه بر ما مایل تراز
 و سرخی و زردی بفسیدی از آن تا قیاسی و دبر مانی
 نام کلی است مندی در غایه طراوت و در حشدگی که
 رنگ آن متوسط است میان نه حرمت حمزه نارد
 سرخی و آنه انار و بعضی بر آنکه بر مان شکو و طیت
 و نوع دوم در صنف است شمش و نام برخی و کاسه
 و نوع سوم و پنجم هر یک صنف است و نوع چهارم
 صنف است شدید ایاض کثیر الشعاع ضعیف البین
 قلیل الشعاع و این صنف اقل از صنف اول و اول
 و انزال ز سایر اصناف یوا قیت است و نوع ششم
 چهار صنف است از رنگ و لاجوردی و نیل زری و در
 تحت هر یک از این اصناف بحقیقه وضع الوان

با بهای بی اندک قاطع ملاقی ایشان نمی شود و بعد
 کمال که اتصال بصورت دینی است میرسد و القاطع
 ملاقی میشود بر حسب اقتضا آن صورت جنسی دیگر از
 اجناس ذاتی است قبول می کنند مگر جنین مراد بسیار
 از اجزای متوجه صورت باقیمت یا قوی اند اگر صاف
 مصروف نشد بغایت خرج بجا رسیده در سگ انوع
 یواخت منظر می گردند و اگر صافی مصروف شد
 منحنی بکلیه جنسی که از اجناس اجباری میشوند و یا قوت این جنس
 آفتاب در کان یا قوت و زمان آن در
 جزیره ساحران که صفت آن موازی شصت و دو و پنج
 در شصت و دو و پنج و بعد از آن جزیره سران
 قریب چهل فرسخ است کوهی بلخمت و شکوه و قصبه

از کوه

زامون می گویند و این کوه از غایت ارتفاع بدو جزیره
 که قلعه بر برهما کیند فیروزه سراوازی می کند و از ارتفاع
 و انبساط بمرتب که صفت میدان او بلوغه بود که میان
 برابری می نماید باز بلند پر و از اندیش بفر از آن نمی توان
 کرد دید و پیک جهان کرد نظر کرد اطراف آن می
 توان در هیچ حال کسی بر اعلی آن چون کوه مال در
 جهانی عبور کرده و نشان قدم رونده بر کوه آن مانند
 نقش نوفا در دل سیمبرن ه سیماصوت است تو کوهی در
 فرقه پانه اوست سپر لاجوردی سایه اوست
 کوهی اندیش کرد در درش شک کوهی آید نظر پای بر سنگ
 بعد چون اطللس فرقه طبع ساخت اطللس خارا
 و کوهان محمود مردمان مشهور است که چون خلیفه خطا کند خود

و تغییر اوصاف آنرا و کثیر الاختلاف مندرست
 و بعضی مردمان یا قوت را چهار قسم تقسیم کرده اند
 و اصغر و اکبر و ابيض طوسی و کبود و از آن
 اکبر شمرده اند و یا قوت همه سنگها بجز اشعیر
 عقیق و الماس و از سب که نام خراشیده نشود غیر الماس
 یا قوت را معانی است که از جوهر غیر لعل درختان
 آن لعل ندارد و از دیگر سنگها سنگین ترست و در دانه
 سرد نماید و یا قوت احمد در اندرون آتش سفید نماید و
 پروان آرد بزرگ خود بود و اگر یا قوت را شکل معین
 مثل مربع و یا مثل وریامدس یا کعب تراشیده باشند
 موعج خواستند و اگر در شکل آن تصرفی نکرده باشند
 عجمی کیند و اشباه یا قوت اشهرشون است لعل و

بجاده و شمش و کرکند و کرکهن و کوسر که کذب جوهری
 احمرتر است و کرکهن جوهریت سرخ رنگ شباه
 که در آفتاب شفاف مینماید و کوسر سنگیت که بزرگ
 هر یک از انواع یواقت می باشد و چون جلای شباه
 یا قوت است گاه گاه میان ایشان اشتباه می افتد
 و فرق میان یا قوت و لعل و بجاده بعد ازین معلوم
 نیز یا قوت از باقی شباه است که یا قوت ایشان را
 و از ایشان اشقل بود و تاب ندارد و بعضی اشقل
 میشود و پایدارست بخلاف و گاه گاه میان بلور و
 انواع یا قوت سفید شباه می افتد و نیز میان این
 بانست که یا قوت از بلور اصلب اشقل است از بلور حکیم
 مرویست که همچنان که مواد ذرات متوجه صورت

با بهانه بی اندک قاطع ملاقایشان نمی شود و بعد
 کمال که اتصال بصورت ذبی است میرسد اگر قاطع
 ملاقی میشود بر حسب اقتضا آن صورت جنسی دیگر از
 اجناس و اتیاب قبول می کنند چنانچه مراد بسیاری
 از اجار متوجه صورت با قیمت یا قوی اند اگر صارت
 مصادف نشد نفایت خرج بجای رسیده در مسلک توابع
 یو اقیقت منحوظ می گردند و اگر صارتی مصادف شد
 معنی کلیه جنسی که از اجناس اجبار میشوند و یا قوی از متوجه با
 آفتاب در کان یا قوت و زمان کج آن در
 جزیره ساحران که صفت آن موازی شصت و دو و پنج
 در شصت و دو و پنج و بعد از آن جزیره سرزمین
 قریب چهل فرسخ است که بی با عظمت و شکوه و قیامت که

از آن کوه

زانمون می گویند و این کوه از غایت ارتفاع بدو جزیره
 که قلهها بر برهما کیند نیزه سر اواری می کند و از ارتفاع
 و انبساط برتر که صفت میدان او بلوغه بود که میان
 برابری می نماید باز بلند پر و از اندیشه بفر از آن نمی توان
 کرد و دید و پیک جهان کرد نظر کرد اطراف آن نمی
 توان در هیچ حال کسی بر اعالی آن چون کوه مال در
 جهانی عبور کرده و نشان قدم رونده بر لکه گاه آن مانند
 نقش و فاد در دل سیمبران ه سیماصورت به تو کوهی در
 فرقه پناه اوست سپهر لاجوردی سایه اوست
 کوه اندیش که در درمش لیک کوهی آید نظر پای بر سنگ
 بعد چون اطللس فرقه بلع ساخت اطللس خارا
 و کجایان همجو مردمان مشهور است که چون خلیفه خط خاک نخود

افلاک معلم ملا علی مقصد آدم الاسما صفاک رخانه کون
 مکان واسط خلق عقد جهان شعرا کچرم کدرین و هم
 صنفی تم مجک و هم رز و هم صیر فی صاحب عهد و
 ابو البشر آدم صنفی صلوة الرحمن علیه را از دار الامان جهان
 بدر الا ابتلا جهان فانی فرستادند کوه زامون محیط
 و منزل و شد و در سنگ سنگ ریزه کوه مذکور انواع یو
 منقط و مندر جست پس نکامی که ملک موکل اران شمشیر
 آتش سنگ برق جابل کرده بر باره کوه پیکر بادست
 ابر نشیند و کبر کاه رعدند و کوه از کمان قوس برفله
 پیکر کوه زامون تیر باران کند استیلما سیلاب سنگ ریزه
 را از ذروه کوه بخصیض دشت آرد و در سنگ پار بانیک
 یو اقیقیت رنگارنگ مندرج بود لیکن از پنی فغ علی کمال

بر ناصیه حسن و جمال ایشان کشیده باشند و از بزم
 خانه صنعة الله که پیمها در آن کچرنک میشود و رنگها مختلف
 ایشانرا متحد و بی اختلاف ساخته بعد از آن چون بستناری
 صیقل و جلا رنگ کدورت از شیخا، مرآة آسما ایشان
 برود ایند بر بعضی رازکی ظاهر شود و در همین جزیره انوار
 یو اقیقیت میان لای می باشد لیکن جلی زلای علی است و
 تاریخ سنه ثع و ستین و ستایه هجریه در شرقی قریه طراز
 اقیقیت نامت که طول آن از جزایر خالداست و عرض آن
 درجه است و از مدینه طیبه مصر و قاهره بخا
 نیم روز راست کافی یافند و کیفیت وجدان آن
 چنان بود که در ویشی محمد عارف نام در قریه طراسکن
 بود و از کان مذکور یو اقیقیت صفرا التقاط می نمود که را

بران اطلاع بود در تاریخ مذکور یا قوت احمد کبیر یا
 و مبلغ سیصد دینار فروخت خبر سلطان زمان
 رسید و سلطان از درویش صورت حال نموده کان
 مذکور را محوط ساخت و بران موکل گاشت بعضی
 مردمان برانند که در چهار موضع از سندوستان
 غیر کوه رامون کان یا قوت سمت میان فرضه راه
 سراندریب و اول لایت جولو حد و پنجاول نوا
 سیلان و حد و نیکران بعضی حکما گفته اند که ماده یا
 بعد از هزار سال که در اطوار سیرنی کند رنگ میگیرد
 و چهار هزار سال مصوره یا قوی القصال میاید و القمه
 علی من قال
 و قیصر اصناف یا قوت
 و قیمت آن یا قوت

بعضی

و بعضی ترجیح بر مانی بر مانی بعد از ایشان طی
 پس سمانی پس ارغوانی و اعلی یوا قیت زرد
 مشمش است بعد از آن نارنجی پس کاشی و احسن
 نبود لاجوردی نیلیست و اودون آن از زینتی و
 قطعه یا قوت رمانی یا بهر مانی شفاف صاف و
 آن تنوی باشد در دینار از دو و اگر نیک بود
 دینار تا ده دینار و اگر سه تنو بود پست دینار و اگر
 دانگی باشد پنجاه دینار و اگر دو دانگ باشد
 دینار و اگر نیم مثقال بود و دویست دینار و اگر چنان
 دانگ بود سیصد دینار و اگر پنج دانگ بود مقصد
 دینار و اگر یک مثقال باشد هزار دینار هر که از
 اقسام که مسموح باشد قیمت آن مضاعف شود و خوا

ابوریحان بر آن است که قطعه یا قوت برمانی یا
رمانی مسوح عالی که از معایب خالی بود مواری
نزار دینار زرد و سرچه ازین مقدار زیاده باشد
آن از ترتیب پرون رود و قیمت طی نصف و قیمت
از غوالی شش و قیظاوسی شمر قیمت رمانی است قطعه
یا قوت زرد آبدار شفاف خالی ز عیوب که مواری
شغالی باشد پنجاه دینار زرد و دیگر انواع را همین
دستور قیمت کند غیر یا قوت سفید که به قیمت بلور بود
شاه و ت قیمت اصناف بحسب جوده و روآت
اصناف بر خرد مندان جوهر شناس الباس ندارد از
ثقات مروست که بختیوش طیب کفر از یا قوت
مجلس عالی میرالمومنین متوکل ساخت میرشارالیه کیفه حصول

ان ار تختیوش پرسید او گفت که پدرم علاج زریده
خاقون بن مارون الرشید کرد و بعد از آن که مشارالیه
لباس صحت پوشید این کفره با قدحی که سرد و رابسیصد
و پیار خرید و بود بوی بخشد و گویند پناه از یا قوت
بسیع منفعت نزار وینار نیشا بوری در غزنین فرو
از خواجه ابوریحان مروست که در خوارزم و سته
کاروی از یا قوت سرخ بود چنانچه اگر میان آن زد در
که فستقی از سرد و جانب کنار آن پدید بود
در خاصیت آن یا قوت احمر و
کرم و خشکند و یا قوت اسود و کبود سرد و خشک و یا
قوت ابيض سرد و تر و یا قوت اخضر قریب با قوت
اگر یا قوت را در بوی گاه در دهن نگاه دارند و از آن فواید

و اندوه از دل ایل کند و حرارت غریزی برافزود
و تشنگی نشاند و در مفتح حرارت و نشاط پدید
بخشد آن ول را سود دارد که شرح آن توان داد و قوه بدن
زیاده کند و خون صفائی کرد و اندک تا بجدی که کشته اند که
اگر برده به بندند خون او در تر فرود شود و جسم
را سوار دارد و اگر با خود نگاه دارد از طبع خون برین
و صاف می آید و در نظر دمان با غرت و تشنگی باشد
و خواص نوع اعلی قوی بود و الاختام بالا صفر مع الا
جلام
در معایب یا قوت و علاج آن
بقدرا مکان در یا قوت پنج گونه عیب می باشد شبیه
شقیق که آنرا شعره گویند و دم آن است که جو
که قوت خورده شده باشد بر مثال جو پوسیده

و این دو قسم با اصلاح باز حال اصلاح نیابند سیم
انت که بر یا قوت لفظها سیاه مانند و اند
سپیدن بود و اصلاح این قسم بآنت که یا قوت را
بر آتش عرض کنند اگر لفظها زایل شود فهو المردو اگر
زایل نشود یا قوت را سوراخ کنند چنانچه ثقبه بر
روی لفظ باشد چهارم آنکه در میان یا قوت
فرجه بود که در آن فرجه گرمی یا قطره آب یا مقداری
یا قدری تراب باشد و اصلاح این قسم منحصرا آنکه
یا قوت را سوراخ کنند بوجهی که مشتب بقرجه
و آنچه در فرجه بود بیرون آرند پنجم شبیه گریست که
در چین نخون بر کرد یا قوت می نشینند و رنگ و
او را مغیره و مکر می گرداند چنانچه در فصل دوم تقدیر کرد

و طریق اصلاح این قسم آنت که سنگ ریزه سوز
 را در آب حل نموده بعد پانیا قوت بالند شرط
 آنکه سنگ ریزه از نواجی سر اندیب باشد و یا
 در کوره مکنده و دم می دهند تا زمانی که کدورت
 بصفا تبدیل یابد و اقل زمان کدایشتن یا قوت در کوره
 آتش حکیمه تا اکثره شت شبان روزست و اگر
 یا قوت را از کوره پیرون آرنند و نفا کامل حاصل
 شده باشد در همان مرتبه بماند و دیگر باره آتش
 بوی سودمند نبود و رنگ او تغییر نپذیرد و اگر بانه قوت
 بزودی مایل باشد و آنرا در آتش غیر شعل اندازند در رد
 او زایل شود لیکن اگر زیاد در آتش بماند سفید شود و چون
 یا قوت زرد اگر در کاه در آتش بگذارد سفید شود

از علم

از معلم اول مرویت که یا قوت سرخ را آرایش
 حسن و بهما پیفزاید و اگر بر چهره وی خالی آل باشد
 منبسط شود و اگر خالی سیاه باشد تباہ کرده
 و طریق جلا یا قوت آنت که جرع میانی را بسوزند
 چند آنکه مشابیه یک شود بعد از آن در آب بسیند
 و یا قوت را بران بر روی صفحه منبسط کنند که جلا یابند
 پر طراوت شود در زمره فصل اول
 صفات آن زمره بحسب رنگ منقسم میشود بدینا
 ریجانی و سلقی و زنجاری و کراشی و آسبی و صابونی
 ذبانی زمره سبز آبدار شفافست که در غایه طراوت
 و خوش رنگ بی آنکه مایل برنگ دیگر بود شبیه برنگ گنی
 که گاه گاه در میان گناه می باشد و ریجانی زمره

بز روشنت برنگ و برک ریجان و سلق زمردی
 بز سیرست برنگ برک سلق و زنجاری زمردی
 زنجار رنگ و کراشی زمردی برنگ کندها و آسی زمردی
 برنگ یک مورد و صابونی زمردی سفید تیره بر
 صابون و بعضی بر آنکه صابون اسم معدنیست
 بحب که درت و صفوت منقسم میشود بصقل و
 صیقل زمردیست که از خایه صفا و جوهر ماسدین صقل
 کرده برود و توان دید و ظلمانی زمردیست که بر
 خلاف صیقل بود و سخت وزن و سرعت انجا رسد
 نفوت و عدم مصابرت بر نار از جمله صفا و علامت
 که زمردی این علامت امتیازی مایه زمردیست و سنگها
 باوشته میشود و تمیز زمرد ازیش و لعل نیز مینامند و آنرا

کبر و چه مینا بسفال جدید صلایه کرد و جلای می گیرد و
 میشب و لعل با قرشیا بخلاف زمرد که با اینها جلای
 نمی پذیرد و زمرد مستطیل محو ف را قصبه کوبند و گاه
 باشد که چند قطعه زمرد بر روی صفحه مینا بکند و وصل
 کند و آن صفا را استر خوانند و از کواکب عطار
 بر زمرد مستولیت در کان زمرد و کیفیت
 اکنون آن در اخیره مینا سوان از اعمال و قص از دیار مصر
 طول آن زنجار خالداست و عرف آن در حد
 کوهی چون اندیشه بی دولتان پست پایه واقع است
 و چند محل از آن کوه مکان کون زمرد است و چون حضرت
 زمرد کنند طلق مستخرج شود بعد از آن خاک مرغ بدست
 در میانه آن طلق رخوال ترکیب باشد که با آن طلق زینا

زمر و خیس آمیخته بود بعد از آن بزمر و فنیس رسند
 و اگر خاک آن موضع به پزند در میانه آن ریز تا زمر و
 پیابند که کما پیش خردنی بود و در اخراض چهارم
 صابونی کتونی می باید و ازین جهت آنرا کتونی
 گویند از بیله اس حکیم مرویست که آن جوهر ماسی که ماه
 زمر دست بواسطه توجه بصورت باهیمه تا وقت
 میشود بعد از آن بسبب مصافحت و بردن آن
 بوی تکلف می گردد و اندرون و سیاه میشود با جز
 بر و استیلا می باید در تنک بیرون و اندرون تو
 خلط اجزا ظاهر و باطن را یکدیگر می کشند و از این
 ایشان حضرت تولد می باید
 زمر و قیمة آن جن انواع زمر و بامیت چه او جامع
 خواص

عن ابن

جنس زمر دست بلکه انواع دیگر را قیمتی و خاصی اینست
 بعد از ذبانی ریجانی و ادون انواع زمر و زمر و صابون
 و قطعه زمر و ذبانی مموح عالی که از عیب خالی باشد و
 آن در می بود مو از پیچاه دینار زرد و اگر درم بود
 دینار و اگر پنج درم بود دینار و قیمت ریجانی در ربع
 صابونی نصف سدس قیمت ذبانیست و قیمت سایر انواع
 متوسط است میان قیمت ریجانی و صابونی و زمر و
 نقصانی چند آن ندارد بخلاف سایر جوهر از قیمة
 نامی که مشرف معادن زمر بود و نیست که در معدن
 آنرا معدن شاه بگویند قطعه زمر و سلقی در میان یافتند
 استر اشکته شد و آنرا وزن نمودند مقدار او باقیه
 و در شب قطعه مذکوره قطعه زمر و ذبانی عالی از آنست

بود و هم از وی مرویست که قطعه زمر در یکانی یا
 بعد از حک و جلاد و از ده مثقال بود و جوهر بیان ^{بسیار}
 هزار درم در سنگ تقویم کشیدند و گویند که خلیفه دو
 مامون پسر مازون الرشید یکینی زمر و از ده مثقال ^{سنگ}
 هزار و دینار خرید از خواهر یکانی مرویست که با او شاه ^{شوکت}
 جاه خوارزمشاه قدحی زر و بمقدار پله تر از ده ^{سنگ}
 در خاصیت آن مزاج زمر و از مزاج مروی
 ابر و او این است اگر در انکی زمر و سوود در مفرج ^{بسیار}
 و منبذ از سم خلاص ماید بی آنکه در پوست و موی ^{نقص}
 واقع شود و اگر قطعه زمر با خود نگاه دارند ^{باید}
 و از صرع و خواب پریشان بدن اینی شسته معده ^{باید}
 بود و حیوانات ذوات السموم از حامل آن ^{باید}

دازین

دازین چند قلاذه زمر و بگردن اطفال حکام می ^{بند}
 و جابر بن خیاب در کتاب سر مجنون یاد کرده که ^{سنگ}
 بلوطی نظر زمر و کندنی الحال کور کرد و لیکن از خوا ^{جوان}
 مرویست که پادشاه ذوجه خوارزمت ^{عقدی}
 انعی کرده است یکمال در سله مجوس داشت و بعد از ^{آن}
 کرد و سح خلی در چشم او بنود ^{در معایب}
 برین عیوب زمر و اختلاف سخت و بعضی گفته ^{اند}
 عیوب آن عیب است که آنرا با صلاح حکاکان ^{سخت}
 عیبی دیگر آن است که جوهری غریب مانند رنگ ^{یا}
 باوی آینه خسته بود یا غمازه از طلوع بروی ^{چون}
 اکثر آنرا زمر دستوی ^{عجیب}
 بود و مسوح باشد عیب بود و بعضی ^{بسیار}

که قلم از مرداران خالی باشد عیب می شمارند و اگر بر روی
 زمره اندکی بسطیدی باشد بان نیک قدری نیک
 بار و عن خوش بسایند دوران بمانند تا پیدا شود و چون
 جلا زمره آنست که آنرا بجلا یا قوس جلا و سنبه چرخ
 مس بعد از آنکه آنرا بر چرخ اسرب نرم کرده باشند
 در زبرجد فضل اول در صفات آن حکیم ابو نصر
 فارابی و بسیاری از حکیمان بر آنست که زبرجد ^{لفظ} _{عربی}
 زمره است و جنسی علی حد نیست و بعضی در آن گفته
 جنسی علی حد است که از زمره الطفاست و صفت
 اشرف و در تحت آن سه نوع مندرجست زبرجد ^{المنزله} _{شده}
 زبرجد ضعیف ^{المنزله} _{شده} زبرجد معتدل ^{المنزله} _{شده}
 در کان زبرجد و کیمیای آن کان زبرجد همان کان زمره ^{و همانا}

ماده زبرجد را بواسطه ضعف حرارت یعنی گرمی و
 نقصانی در رنگ پیدا میشود و هنوز خلعت زبرجدی
 پوشیده کسوت زبرجدی می پوشد تیغاشی برایش
 در زمان می اصل زبرجد در معدن پیدا نشد و نیکجا زبرجد
 در میان است که از جامه اقیق که در لغت اسکنند
 از اقیق ثالث واقع است و طول آن از خردیبر خالداست
 و عرض آن درجه است اشرف میگویند در زمان
 بر آنست که از بقیه کنجها و ذوالقرنین است و پوشیده
 این کلام موقوف بر بعضی است که گفته اند که در اثنای آنکه سلطان
 عظیم الشان کبیری استان جامع ریاستین اسکندریه ^{القرین}
 در طلب آب حیوة ملائکات قطع میکرد بسواوی ^{سیده}
 چون دیده بی نور از روشنی در آن سواد اثر می نمود و بسا

نظر از جوانب و اطراف آن خبری نه طابوس
 زین مال قشاب مانند غفنا پیدا کشته و زراع
 فام ظلام با لها و کدشته در اشته آن پیدا ناپیدا
 بیان لشکر کند را و از ه افشا که سنگ ریزه ایچاد
 حصاء النذانه است کسی که حص ازین سنگ ریزه
 کنیشخ امیدش مین ندمت بار آورد و کسی که در آن
 بران نیالاید و اعراض کند آخر الامر جام تنی شربش
 نوشش کند بعضی لشکر بایان بندی زان برداشته بود
 بگذشته چون از ظلمات خلس آید و از پر تو قاطب
 اکناف جهان ز نور معرفت دل عرفان و کن
 راه آورد احتیاط کردند بر جد بود کسی راه آوردند
 حسرت بر هر مریز و کسی که داشت بر قلبش تا نسیخه در آن

زبرد را حسب النذانه گویند
 انواع زبرد و میمه آن حسن الثمن انواع زبرد زبرد
 معتدل بخت است خاصه که آبدار و شفاف و بطل و
 باشد و نیم درم از چنین زبرد بیسغ یکصد دینار در هر
 می آورند در خاصیت چون حکما سابقین
 جنسی علی حد نسرده اند خاصیت آن آن نکرده اند و
 متاخران بر آنست که اکثر نظر بوی تقویه بصیرت
 در الماس فصل اول در صفات آن الماس صفت نو
 سفید شفاف مانند آب کینه و عوفی و زیتی که سفیدی
 مایل بر رویت و بنز و سبز و سیاه و آتشی و دو
 اول زین انواع کثیر و مستفیض اند بخلاف سایر انواع
 و الماس الم نفعی تا در الوجود است بلکه اکثر افراد الماس

اصلع بود و چون بر سندان نهند و خاک یک برو زنده
 نشود بلکه در سندان فرود و در هر طریق کشتن الماس است که
 در میان اسرب نهند و مطرقة بر اسرب زنند که الماس
 در میان آن شکسته شود و بعضی بر آنند که الماس را بقدری
 ضعیف گیرند و در میان فی نهند و مطرقة از رصاص بر آن
 برنی زنند یا الماس را در میان فی نهند و
 صلب بر نرمی برنی زنند الماس شکسته شود و جوی بر آن
 اسرب بر روی سندان از برای آن می نهند که
 الماس از سندان نهند و اگر بی اسرب قطعه یا بااره
 بپندین فایده حاصل شود و الماس را با طلا علقه لطیفی چنانچه
 ملاقی طلا شود و روی او برود و خرد نماید و بچند و حکایت با طلا
 مسکن است بختی که بیان می جویشند و میخوانند که بلع کنند

بنگاه

میفاشی از تجار صاحب اعتبار روایت کرده که قسمی
 از الماس را اصوات مختلف الماس است چنانچه اصوات
 در سطح جسمی قابل صدق که مقابل و باشد میان فتنش
 میشود و حکام نندین قسم را بغایه عزیز میگردانند و با
 ترین خواتین میکنند و میگردانند که از بلا و سنگین
 برند و فرق میان الماس و اشباه الماس بان است که
 الماس در نار پایدار بود و اشباه را تاب نار نباشد
 منو بابت آفتاب است در کان الماس
 کون آن در کوبی ز ناحیه شرقی کوش خند و سندان
 واقع است که مقعران دره از شدت ملا میس
 دعوی ماست میکند مقعران از غایتی با مرکز خال
 دستی نیزه خرد عین عین آن نمی رسد و نظر قوت در اطرا

و جوانب آن قدم می لغزد و قعر دره مذکور در کمال
 الماس است و در اندرون و نواحی آن ماران است
 آتش فعل متوطن اند که پیکر حمله بلکه پیکر نظر خیاخته
 در کتب طبی یاد کرده اند خاک وجودیو از برابر با و مید
 چون بواسطه خشونت مزاج متوطنان و ملا
 وصول آنجا میرفت و صلحا گوشت با نذر نده
 می اندازند و قطعاً الماس با نهای چید و در غایت
 میل اتحاد آتش صعود که در آن سر زمین شین ارند
 لحوم می نمایند و در آن نواحی میخورند و قطعاً از آنجا
 و جی که موکل کان مذکورند بعد از تفتیش و تفتیش قطعا
 الماس خیس و نغس در آن نواحی می یابند و اکثر اینجی
 بمقدار جزو است یا مقدار جوی و قطعه که نادر می اندوز

بر آنند

بر آنند که الماس در کان یا قوت کتون می یابد زینکاس
 مرویت که الماس مجری ذبسی است و بعضی بر آنند که
 ماده که توجه بصورت پایها، ذنب اردا که بواسطه پوس
 غیر منفرط اتفاقاً و یابد در حالتی که تعارض حلاوت است
 شود و نیز اقسام الماس و قیمت آن احسن اقسام
 الماس آن است که چون در این نفس که مکنذ آب سرد
 بروز نند سفید و بر طراوت نماید یا بر کنار تاروی
 موم بنخند و در برابر آفتاب بگردانند و یکی مسافرت
 و بعضی بر آنند که زیتی ز سایر انواع اعلاست و قیمت
 نفیس مسافرت یا قوت احمر است و بعضی گفته اند که
 که بوزن قیرا طی بود و درینار است از ابو بصیر
 کندنی که مترجم مساک حکمت روایت کرده اند که در جا

مشقال پیره الماس در دار العیار بعد از مساج مشقال
 و در حاله ارزانی یا زره دینار میفر و خستند و هم از
 روایت کرده اند که اگر قطعه کپریافت شود که موازی ^{وزن}
 مشقال بود قیمت آن چهار رخ برابر قیمت قطعی صغیر بود که
 آن باشند در خاصیت آن الماس بار و یک است
 در درجه را بعد و خوردن آن اگر اندکی باشد همک بود و اگر
 الماس با خود نگاه دارند از صافیت آن باشد اگر بر
 بندند از صرع محفوظ مانده نیک خوشوند و اگر الماس
 سوده را با داری و دندان مرغ نموده در دندان مالند
 دندانها بالکثیر از آن کند و اگر بر شکم بندند پیش شکم و ضا
 معده را نافع بود و اگر قدری الماس بر مشقه استوار
 بآن سوراخ اجازت صلب که آس و جولا و آن کارگر نتوان کرد

در عین الماس فصل اول در صفات آن
 عین الماس جوهری مشرقی آبدار شفاف بر طراوت است که در
 وی نقطه یا لب زره تر می شود که مقداری و رنگ نقطه
 مذکوره قریب است بمقدار و رنگ ناظر که یک محل بود
 و اگر جوهر مذکور را بجای دیگری کند نقطه مذکوره بر
 آن جانب حرکت کند مثلا اگر جوهر را بجای دیگر ^{نقطه}
 بجای دیگر حرکت کند و اگر روشنی بوی فندک ^{او}
 شود و هر چند روشنی قوی بود موج آب مذکور ^{است}
 او اظهر و اجلی باشد و ضواری وی منکسر شود بجهت مقابل تضاد
 که مقابل او باشد چنانچه آینه و اگر عین الماس ^{شکست}
 در هر جزوی از اجزاء او نقطه بصفت مذکوره ظاهر ^{کرد}
 در کان آن بعضی گفته اند که کان عین الماس ^{کان}

یا قوتت و او جرمی یا قوتت یعنی ماده او بود
 با محاط در سنگ انواع یوا قیت است ^{سطح} دارد و بولوا
 صافی که مصروف او شده باشد از صورت
 یا قوتی منصرف گشته و غالب بر و رطوبت
 در تمیز اقسام و قیما آن هر چند عین المر سفید تر و شفافتر
 باشد و لفظ مذکور در داخله و اجلی بود و حرکت
 مایه او اسرع و اکثر بود احسن اثن باشد چون
 شکل دیگر حجم بقیاس سایر جو از موجب فضیلت و از
 قیمت دیست و قیمت عین المر بعکس سایر جو
 بلاد مندر که قریب معدن است اصغاف قیمه
 دیست در بلاد عرب که از معدن می بعیدست و
 گویند در بعض بلاد مندر که قریب معبرست این حجر را

بغاشی از بعضی

بغاشی از بعضی تجار روایت کرده که قطعه عین المر در
 بلاد مغرب مبلغ یکصد و پنجاه دینار و خوشترند که
 در بلاد عرب بعشر این قیمت تخزند چاره آب نوازی
 مشقان یادست از پنج شش دینار بنمیزند و حکایت کرده اند که
 شخصی اسمعیل نام از عدن بمن مسوسه شد و در مزرعه
 وی کید یافتند که در آن کیمی کیمی عین المر بود در خاک
 خوبی و کاغذی در کیب بود که بران نوشته بودند که
 این کیمین در معبر مبلغ مئضفیل جزیده اند و منبر فی
 پنج دینار ملکیت و سه دینار می دیناری ربع دنیا
 مصریت و نیکین مذکور را هفت هزار دینار در جم از
 خریدند در خاصیت آن از شیفا مر ویت که
 ذکر عین المر در کتب قدیم است همانا جدید الظهور است

و اجماع جوهریان بر آن است که عامل آن ز چشم زخم نیست
 و مندیان بر آنند که عین الحرج جامع خواص یا قوت بهر ما
 و اختصاص بخواص و کردار و مثل آنکه حال صاحب ^{شخص}
 نمی پذیرد و اینچنین آنرا بقیه بسیار میزند ^{در لعل فصل}
 اول در صفات آن لعل چهار نوع است سرخ و زرد
 و سفید و بنفش و بنفشه زرد بود و گاه باشد که از قطع
 یا زرد سرخ بود و پاره زرد و لعل سرخ مشتمل صنف است
 که در مکی و پیازکی و مرغی و طبعی و عنابی و بعضی و اورس
 اکبر که در مکی علیست در غایه لطافت و خوش
 و در خندکی و پیازکی منسوبست بقیه پیاز که در مکی
 واقع است که کان آن در نجاست و طبعی علیست جمن
 رنگ و اکبر علیست سرخ تیره بدرنگ و در تحت هر یک از

انواع دیگر بحسب قوت تسبیح و ضعف آن اصناف
 کثیره لا اختلاف مندرجست از ابواسمعی مرویت که لعل ^{لعل}
 رنگی کرد و لعل با پنجاه شصت مثقال باشد و بر جز دندان
 جوهر سانس مخمخ نیست که گاه گاه میان لعل یا قوت
 پیچاده و بلور رنگ کرده التباس می افتد و نیز میان لعل
 و ایشان بابت که پیچاده از لعل اصلب است و بلور ^{بلور}
 بودن سفید شود و اگر بر آب شاقب ^{بعضی} در بعضی سرخ نماید و
 سفید یا قوت از آن تر حن طراوت بیفزاید و ^{بسیار}
 سوده نشود و فلما از تسعیر خالی بود بجلد لعل ^{بسیار}
 لعل بدخشان ^{سطح} از آن نیست که از انجامی خیزد بلکه بوا
 آنست که از معادن بدخشان می آید و میضروشد و لعل
 از منوبات آفتابست در کان آن در ^{سایت}

کان لعل چون لرزش محلی بود و غیر عالم الارض بر آن
 اطلاع داشت در زمان خلافت عباسیان در رص
 خندان فحوی آیه کریمه اذ از لرزه الارض لرزنا و اخر
 الارض اتعانا بظهور پوسته زلزله عظیم واقع شده که از
 صوت استخوان کمان آن بلاد مضمون یومیند صد
 اشتاتا وصف الحال شده از مساکین هر روز و
 غیر اشخاص در آن اطراف و کناف نماز بسیار
 امتداد زمان زلزله و کثرت حرکت اضطراب زمین در آن
 را مصدقه یوم یکن الناس کالفراش المبسوث حالت
 هر ایسره بر سو مید و بدند فرزندان بسند در حال ندرت و
 غواری افتاده کریمه و زاری میکردند و مادر هر یک
 و او شاز میگذاشت و معوق طنار با نر کرشمه نازا

دلمه

و استمدادی نبود و عاشقان با زبالا و بنی پردا
 و پروای داشت سلفی قاصد صوت زلزله زبانه میشد
 و مردمان نمودار قیامت مشاهده می نمودند در آن
 فحوی و اخر حجت الارض اتعانا بطور رسیده کوه
 سنگان از توابع خندان شکافته شده و کان لعل در خندان
 بید آمد و چون زلزله ساکن گشت قطعه سنگ سفید و عا
 لعل است یا فندک شکسته بود و از میان آن لعل
 می درخشد خردندان حشر شناس لعل احتیاط کرده
 و دانسته که جوی کران بجاست بحکاکان از دانه سنگ
 از لعل که در دانه لیکن در جلا دادن حجت بسیار کشیدند
 بسیار خیر ما از نمودند و اصلا جلانی پذیرفت آخر الامر
 از ما تشیخ از ذبی که از بر بجه خواستند پذیرفت و لعل

دلمه

مشهور جهان شد و حجم اصغر او عید لعل کما پیش رفتی
 و حجم اکثر آن موازی حجم خربزه است و حصول لعل در
 و عا، آن این کیفیت است که در میانه و عا قطع لعل کبر
 اکنون می پذیرد و قطعها، جوالی آن قطعه بتدریج صغیر شود
 چنانچه ریزه لعل در اطراف و عاست و قطعها
 مذکور در میانه حجر سفید که در میان عا مخلوق
 سان آنها انار در میان شحم الرمان هرگز نند و علامت
 معادن لعل عا، با لعل را معل کونید و معل زیاد است از
 رطل ندیده اند و تمامیت زیاده از نه کان لعل
 بدیشان نیافته اند و بعضی کا نهار نسبت کرده اند
 که کاوانت چون بعضی سیلما و شتر بیخه کازان
 لعل سفید خیزد و غیر آن و بعضی دیگر نسبت کرده اند بفری که

در جوالی آن واقع است مانند پازکی و چون در کوره
 حفره نمایند در اول امر لعل رخ مستخرج شود بعد از آن
 لعل زرد و شک نیست که لعل حجری یا قوت
 در تیره انواع لعل و قیمت آن عدی و اعلی انواع لعل لعل
 و احسن اثن اصف لعل احمر که یکی است بعد از آن
 پازکی ا و در اصف لعل احمر لعل کعب است و سایر
 اصف متوسطه اند میانه چنانکه اکب از ابی علی مغ
 مرویت که لعل عالی آن است که چون ابراقا در بند
 او برود و قیمه قطع لعل که یکی پازکی عجمی شفاف عالی
 از معایب و مشابه عالی باشد ترتیب قیمه زمره و با
 دانگی و دینار و دودانک و دینار نیم شقان و دینار و
 دانک پست دینار و دانک سی و دینار و شقان چاه

دو و شقال و دست دینار و سه شقال با نصد دینار و چهار
 شقال هزار دینار ارز دو چون پنج شقال سقیمه
 آن در ضبط نیاید و سر کدام از سر مفا دیر مذکوره که مسموم
 باشند قیمت آن مضاعف شود و قیمت تری عنای هر دینار
 با چهار دانگ دینار اید و قیمت بقی با دو دانگ است
 و قیمت بی یاده نباشد بعضی است که قطعه لعل که در کلبه
 پیاز کی صافی شفاف ریختن عالی بی عیب که بوزن درم
 بود شش هزار دینار ارز دو و اگر شش درم بود شش هزار دینار
 اگر شش درم بود چهار هزار و اگر چهار درم بود هزار و با
 و اگر سه درم بود هزار و پانصد دینار و اگر دو درم بود آر
 ششصد
 دینار تا هزار دینار و اگر شقال بود یا نصد دینار و اگر
 بود صد دینار و اگر شقال بود دست دینار و اگر

دانگ

دانگ بود صد دینار و اگر دانگی شد سی دینار و اگر
 سه طوب بود پانزده دینار و اگر نیم دانگ بود شش دینار
 و اگر طوبی باشد صد دینار و قیمت لعل عجیبی نصف
 بود و قیمت لعل عفرانی سیاه فام نصف قیمت عجمی بود
 قیمت سایر انواع و اصناف بقیاس با قیمت انواع و
 اصناف مذکوره معلوم توان کرد از ثقات مروست
 لعل ادر و ایلر نام ظهور قیمت یا قوت میخیزد بعد از
 چون آزمون شود و شاش و محکی و وزن آن زیاده
 کمتر بود عزت و قیمت آن کمتر شد حکایت کرده اند که قطعه
 لعل عالی که پراچم آبدار شفاف مسوح در خانه خوشی
 و در خشدگی برسم تحفه نزد سر شهبه بجا آمد و جوانی سید
 جلال الدین بر دند سلطان حج سر بیان سر در معرفت جواهر
 طلب

نمود و ایشان لعل مذکور را مبلغ دو سبت هزار دینار در
 رشته تقویم کشیدند سلطان چهار صد هزار دینار
 بصاحب تحفه داد و لعل در پشت تاج نهاد و بعد از آن کج
 ان لعل را در خزانه نوسه و ان مان خاقان دیدند
 جمعی از ارباب مهارت قطعه لعل بد رنگ بی هم
 از چهار رده شمال که بر و قطعه بسیار بسیار
 قیمه کردند و در خاصیت آن لعل کرم و خشک است
 و در منفعات تقویه قلب نماید و فرخ و آید و چون
 صافی کند و اگر با خود نگاه دارد نذر احتلام محمی می شود
 پریشان بیند و اگر بر کوه کان خردندند در خواب
 ترسند بعضی بکنند و اگر لعل صلایه کرده را با نبات
 و کلاب پاشا مندرنگ خسار منج کس و این خاصیت را

از آن صلیح

معلوم کرده اند که عاملان معاون کاه کاه قطعه
 لعل سطر اوت را پنهان از مشرفان ایقام می کنند
 چون لحظه برین میگذرد و لعل در معده ایشان قرار گیرد
 رنگ ایشان کج میشود و فی الجمله خواص لعل در سب
 خواص با قوت در معایب لعل بسیار
 اموری که بان مضرت میرسانند معایب با قوت لعل
 و غمازه یعنی کرد و تشعیر و تغیر لون در لعل هم عیب بود
 از بویها نیز مانند بوی مشک و کافور بی آب
 رنگ شود و از ملاقات با ششیا نیز نظم و طراوت
 و لطافت او زایل گردد و آنکه کاکب ششیا که از وی
 اصلب باشد خسته شود و داغ گیرد و محافظت لعل لبان
 باید کرد در فیروزه فصل اول در صفات آن

فیروزه را بچسب کان کن مکان بکون دست تقسیم اقسام
 و انواع نموده اند و هر دمندن سرد در معرفت جوهر
 مطلق را که برپنداشناسند که از کانت و فیروزه
 پنج قسمت نشا بوری و غنوی ایلانی و کرمانی
 و خوارزمی و غیر نشا بوری را عبارتند از چندان ^{نوع}
 آنکه اقسام دیگر خوا ترکیب اند و لطافت و صفا
 زیاده ندرند و رنگ ایشان مانند جن فرغانه ^{نفس}
 و بریغ الزوالت و فیروزه نشا بوری صلبت
 لطیف صافیت که رنگ او تغییر پذیر نیست و او
 مفت نوعت ابواسحاقی که فیروزه بغایت ترن
 شفاف صافیت و از سعی که قریب ابواسحاق
 و سیلانی فیروزه شیر خام پر حلاوتت و زردی

فیروزه

که فیروزه است که بر و قطعا زرد بود اما بطروت و
 حلاوت اقسام سابق نمی رسد و خاک که فیروزه
 کونست و بعد المجدیدی که فیروزه نیک صافی عالیت
 لیکن اندک مایه درشت اندامت عیبی که اندک
 شیر خامت و فیروزه در حالت صفوت مواص
 و در حالت کدورت آن که ر باشد و حجم او در روز
 اکبر از حجم او در روز صحو نماید و بعضی اقسام فیروزه ^{خوالیک}
 سفیدست و چون این تم را در روغن شیر اندازند نیکتر
 شود لیکن عقیق ربک او تغییر پذیرد و جوهر میان ^{سیحی}
 خوانند و فیروزه رنگ را برش گویند و فیروزه صلب
 را با لاسس رخ کنند و خوا ترکیب بگوید و او ^{شباب}
 فیروزه سه گونه است مینا، اصم و خضر که سرد و ^{سنگ}

و از آن زرد و شطرنج و کبچر و امثال اینها می ترسند
 لیکن رنگ و طراوت آن زرد و تغییر می پذیرد
 خاصه که در سوره بوی رسد و فیروزه از منسوب است
 زمره است در کان فیروزه و کیفیت
 آن فیروزه را در حد و دیالاف و نواحی غزنین
 مرز خوارزم و کوهی میان یزد و کرمان و کوهی میان
 قباور و طوسی است و بی مرتبه نشان گاهها
 و بهترین آنها گاهها کوه شیبورست و در کوه شیبور
 مفت کان واقع است که انواع منفکانه فیروزه
 از آنها استخراج میکنند و بهترین آنها کانیست
 خلیل در اسرار اهل صاحب نفس قدسی ابوالافینا رحمت
 نبی صلو الله علیه اظهار واقفان آن نموده اند

مکمل

اسحاقی و ابوالسحاقی گویند و زردترین آنها گاهها
 که آنرا کان عنده لیب گویند و چون فیروزه را از کان
 بیرون برند کجج با شک آب بسایند و بعضی
 مکنین و بعضی را طبع سازند بعد از آن بسنگ نرم
 چوب پند از جلا دهند زینسان روایت کرده اند
 ماده فیروزه توجه بصورت نخاس اردو بوی
 مصا دقت حرارت و پوست متحر شده و از حتمت
 با زردت در سلک جوهر اندراج پذیرد پس فیروزه چرمی
 نخاسی باشند و از بعضی حکا مرویت که ماده فیروزه
 ابخره نخاست و مصا دقت پوست سبب اسود
 و استیلاء حرارت سبب احمرار اوست و از اثر
 سواد و حمزه زرد که گوته فیروزه است تلم می یابند

در تمبر انواع فیروزه و قیمت آن
اعلی و اخلا اقسام فیروزه نیشابوریت و حسن
اشمن انواع نیشابوری ابواسحاقی بعد از آن از مری
بعد از موی سیمانی بعد از سیلمانی از مونی ^{المست} عند
و ادون آنزل انواع مذکوره فیروزه ^{عند} پست
قسام بحب رنگ بزرگ فامست بعد از آن شیر فام
پس آسمانی و بحب شکل از اهل خراسان و ماوراء النهر
وزد اهل عراق و شام سطح و نر و اهل خطاط طبع
و طبع فیروزه ایست که سنگ غریب لومی میخورد
و از اباسنگ غریب کجک الحسن کرده جلا داده باشند
و خطایان سنگ غریب بیاه کنند و زیور بتان
روبان آن سازند و غیره و از اهل علی بیکه هم اندم و

و مشرق صافی باشد و ریزه سیروزه را شدر
خوانند و در بغداد و شام عزیز دارند و قطع
فیروزه ابواسحاقی یا از سری زکین صافی عالی که
از معایب خالی بود و در آن نیم مثقال باشد
مبلغ هفت دینار داده و نیشابور از دو و اگر یک
مثقال بود هشت دینار و اگر دو مثقال بود پنجاه
دینار تا هفتاد دینار و اگر سه مثقال بود صد دینار
و پنجاه دینار و قیمت شیر فام سردیناری تا پنجاه تک
و اگر فیروزه میانه بود سردیناری تا ده و فیروزه
زیر بسیار چندان قیمت نباشد در حقیقت
آن اکثر نظر بغیر و زه تقویت بصر میکند و از اجزاء
کحل الجواهر است و کسی بامداد بگاه در فیروزه نگاه

بر خود مبارک دانند و بان حال کند و مثل بغیروزه
 نمایند در پان موری که بغیروزه مضرت
 میرساند و کیفیت محافظت آن از آب و هوای جام
 آب فیروزه برود و از طاقات روغن طلا و
 زایل شود و از غم و بوی بسیار تیز بآن بیان رسد و
 فیروزه را سودمندست و از پنجه طراوت و
 او در دست قصابان زیاده شود و محافظت
 فیروزه مانند محافظت در باید کرد
 پاز سر و سایر اجزای حیوانی جمعی بر آنند که لفظ پاز سر در
 اصل پاک ز سر بوده یعنی پاک ز سر و بواسطه کثرت
 استعمال حذف کاف کرده و پاز سر میگویند
 در صفات آن پاز سر و جنس است تکانی



و حیوانی با ز سر کانی پنج نوع است زر و زبر
 خاک و منقو طلسان خود سفید صافی و بر آنها
 متفاوت از رنگها مختلف می باشد و قطعه یک
 رنگ کثر اتفاق می افتد و بحری رخو المک است
 که از آن زرد و شطرنج و دشته کار و غیر اینها می
 و اگر نوعی زیاده را بر آن خضر که بزنگ ساق بگذرد
 در آنش نخله سیاه شود و در آن چیزی باشد که نوزد
 که نمایان آنرا مخاط شیطان گویند و در پاز سر جو
 خلافت جمعی بر آنند که آن سنگ بیک است رخو
 المک است که گاه سیاه و گاه زر و گاه خاک
 رنگ بود و بر آن بقطهها از بخار رنگ کوچک باشد
 و سووه آن سفید بود و آنرا زیاده از سه متقال میگویند

استیلا یا بد در آب غوطه خورند چنانچه ایشان را
غیر از آب بدر نباشد و زمانه در آب تقف
نمایند درین اثنا بخاری از اعضای ایشان بر خیزد
و روی بسوی در چینه چشم ایشان نهد چون بخار سزها
اشلاب یابد و بان اشک پر و ن آید و در
هرگاه در گوشها چشمها و کوزن واقع است که شود
چون کوزمان از آب پر و ن آید و بر و دست سواد در گوشها
چشمها ایشان تاثیر کند آب مذکور متحرک و منجمد کرد و در جود
این عمل کمتر واقع شو جرم مذکور کبر و ثقیل کرد و پستند و
زمانی برانند که باز بر بقوی درم از راه کوزن و پازیر
شان در جوف نوعی را که سفندان و خشکی در حد و در فارس
می باشد کتون می پذیرد در نیز اقسام و قیمت آن

پازیر جوانی از پازیر کانی و پازیر تقری از پازیر
شانی احن و امین است و از رنگها پازیر احضر
برنگ ساق چغندر بهتر بود بعد از آن قوت زرد
و سفید که آنرا عملی خوانند از قوت همه بیشتر باشد
و بعضی برانند که پازیر زرد رنگ تلخ ظلم که سخت است
و سبک باشد و بر و ثقیل اما کوچک بود و کهنه نباشد
تاثیر قوی بود و امتحان جوده پازیر بچند نوع توان کرد
یکی آنکه چون پازیر بسایند و در شیر ریزند بند و نوب
دیگر آنکه چون آنرا در دنب عقرب بمالند عقرب بکشد
و اگر بکزد موثر نباشد نوعی دیگر آنکه چون مقدار در جود
پازیر بآب بسایند و در حلق افش ریزند در ساعت
بهر نوعی دیگر آنکه چون از سر قدری از آن بجزر و چوره

مرغ دسند و افعی برو کما زند ما و را بگره چو ز بسلا
 باند و پاز سر کانی قیمتی چند ان ندارد چه موازی
 درم پیک درم نقره می خزند و پاز سر حیوانی همیا
 طلای احمر باشد در خاصیت آن این است
 سفید کانی با آب بسایند و بر عضوی که بواسطه ضربت
 یا سقط متالم باشد طلا کنند از آله الم و منع و درم نجاری
 و اگر پاز سر کانی زرد بسایند و در موضع زخم حفر
 بمانند نافع بود و اگر کسی ز سر خورده باشد یا حیوانی
 زده سم او را کزیده باشد و مقدار دانه پاز سر حیوانی
 بخورد ز سر از بدن او بطریق عرق پرون رود و بعضی
 مردمان بر آنند که چون پاز سر حیوانی صحیح الامتحان
 بر موضع کزند گان به بند و آن موضع چنانچه سفیدمانی

سم تمامه خذب تمامه از آن محل جدا نشود و چون
 مسوم پاز سر دارد و دمان کیرد سم بقی دفع شود
 و سایر اقسام پاز سر خواه کانی و خواه حیوانی در
 مسوم سودمند است در سایر ارجحای حیوان
 در کتب قدما مسطور است که مار مهره سنگ خاکستر
 رنگ است از جنس نازم که از قفا مار تا کبار استخراج
 میکنند و مادام که در درون چرمست بود نرم اندام باشد
 چون او را پرون آرند و برودت موادر و تا کینند
 میخورد و در وجه شکل مانند خایه خروس صغری بود و کاه
 باشد که خطی بر او کشیده باشد اگر از بر پلاس سیاه باشد
 سفید شود و اگر بر موضع زخم مار به بند و زرد آب از آنجا
 کرد و مهره بر محل زخم چسبیده باشد تا تمام ز سر پرون

بعد از آن بار افتد و اگر با خود نگاه دارند زمر که کار کنند
و در دیگر زمان هم سودمندست و اگر بسایند و بر موضع
زخم مار طلا کنند سر بیرون کشد و مهره که معتمد علیه بود بسیار
غریب الوجوه و کثیر القیمه باشد اما درین روزگار مهره
ندیده اند و شبیه آن زسنگ مریم که سنگ بنی قدرت
می ترشند و سنگ مریم نیز پلاس سیاه سفید میکند بواسطه
آنکه این خاصیت از زمری مهره و درشتی پلاس است و در
سنگ مریم این صفت است حکایت کردند که محمد زکریا
مار مهره را میگردید و زمری شخصی ماری بجای سلطان آن
روزگار آورد و در فضای آن مار مهره خرد بود مار را
و قفا و او را شکافت و مهره بسطوان فرود آمد محمد زکریا
انفال یافت و با آن شخص دوستی غازی کرد و زمری در اثنای

از پیر

از پیر رسید که آن مهره چگونگی تعبیه کردی آن شخص
که قفا را شکافتیم و سنگ مریم در وی نهادیم و در
و مدتی گذاشتم تا جراحات اندمال یافت بعد از این
آوردیم و بسطوان فروختم و خر مهره سفید بزرگ
اندامت که برود آنها بود و در شکل بار مهره
قرمیت در قفا بعضی خزان بسیار گوشت و پوست
تکون می یابد و کم خری را مهره باشد خر مهره زمره
نافع بود و مسخوق آن بد قوق و منند و معینی زیاده نند
از معلم اول مرویست که حجری آسمان کون در سنگ
خروس تکون می یابد چون بر کوردک بنند در خوا
فرغ و اضطراب نکند و اگر مرد با خود نگاه دارد
باه کند و اگر بر مصرع بنند نافع بود و حجری در ارض

بقرمی باشد اگر سخن نموده در چشم گشاد تقویة بصر کند
و از نزول آب آینه دیده خراب نشود و در یک شفا
آدمی را همین خاصیت بود و به پراض چشم نافع باشد
از دیسکوریدوس مرویست که جگری که در جوف کج
لحظاف حاصل میشود اگر بر مصروع بندند صرع او
زایل گردد و در جوف او دو سنگ نخلی می باید
یکی بزرگ و یکی بچندین لنگ و هر دو را در پارچه
پوست گوساله باید نهاد که بر بازوی مصروع بندند
در عقیق فضل اول در صفات آن
عقیق مفت نوع است سنج جو کون و سنج کلکون
زرد سفید و سیاه و از براق و دورنگ و طبعش
سخت و شدت صلابت از سومت خالی نیست و از جزی

نقشهای

نقشهای باریک بر آن آن کرد از وظایف مسازند
مانند که و انکثرین و دسته کار و نیک و مستولی
بر عقیق آفتاب است در کان عقیق و کیفیت
تکون آن عقیق در صنعا و عدن از بلاد یمن و حد و هند
و روم و قریب بصره از عراق عرب نشان
و ما و داور و بسوی صورت یا قیمت یا قوت و بار دو
بواسطه امری که منع از صورتها قوتی میکند بیاس عقیق
کرده پس عقیق جبری یا قوتی بود در تیز انوع
و قیمت آن عقیق زرد صافی شفاف بر سایر انواع
می نماید و در میان تهرج زردی که مایل سزخی باشد
از رقی از سیاه بهتر بود و سفید زنده بدتر باشد و بحسب
کان عقیق بر آن از سایر اقسام اعلی و احسن و عقیق مندر

کویا بزبان حال ماذنی میگوید و رطبی که سرخ برست ^{بسیج} و
 سیامیت که بر و جمرتی موب بزرگه مطیف
 مستعلی است و استادست که زرد رو
 و جمع اقسام نفش لعل نزدیک است لیکن نفش از
 لعل محمود اصل است و چاده سنگ سرخ رنگ
 آرد است که برخی وی برنگ نفیجی مطیف و مستعلی
 و اگر افراد او را معان است و بعضی که معان حاصل
 چون باطایه ترکیب کنند معان فرایل شود و اگر خوا
 که معان و باقی ماند در شیب آن خن کخته و یک یک
 بی خزه اسفل معان او باقی میماند و این تکلم مشابه
 نام بایا قوت دارد و فرس آن ایشان تابست که
 با قوت از و نقل است و اگر با قوت را در دمان کند

سرد نماید و تشنگی نایل کرد و اند بخلاف چاده و
 پنج سنگ شدید الحرق است که مشابه تمامه با چاده
 دارد لیکن برنج و مایل بیاسی است و از چاده سبزه
 و تا خوه عین در شیب او میکند آب ندارد و
 سه جرم از سوبات آفتابند در کان ایشان
 کان نفش کان لعل است و کان چاده ماوه پنج رده
 بدشان قریب کوه کمان واقع است و از کان
 مذکور تا کشمیر ده روز راه است و اکثر چاده آن کان
 بشهر کشمیر برند و چاده همچو لعل در غلاف بود و چاده
 در کوه را سون هم می باشد و چون چاده را از کان بر
 آرند تا ریک و بی آب بود بعد از آنکه او را بر آید
 آردار و شفاف شود و هر یک از چاده شکر چینی با قوت

در سیزه انواع و قیمت آن بهترین
 انواع بنفش ما ذیست و قیمت اشغالی از موازی دو
 وینا زررست بعذران رطبی و قیمت آن نصف قیمت ماد
 بعذران استادشت و قیمت آن نصف قیمت طریقت
 و کمترین انواع بنفشی است و قیمت آن نصف قیمت
 استادشت و فی الجمله قیمت بنفش کماثر قیمت لعل است
 و هر چند سرخی چاده فزون تر بود و شعلع و لمعان
 او بیشتر باشد چاده خوبتر بود و چاده بد خشی از
 سندی حسن و اجود است و در قدیم الایام چاده ترا
 تمام بود چون لعل بدید اند قیمت چاده سنگت شده و بعضی
 جو میان براند که قیمت چاده خوش رنگ کثیر الشعلع مساوی
 قیمت لعل عالی و قیمت چاده میانه مساوی قیمت لعل نازک است

بعضی

و بعضی دیگر چاده عالی خالی از معایب را بقیه لعل
 میانه و چاده میانه را بقیه لعل نازل در سنگت تقویم میکنند
 بهترین اقسام ماده نج آن است که آب او بیشتر
 احتیاج بجزره کردن اشکل کند بود و قیمت او از قیمت چاده
 در خاصیت ایشان چون بنفش در زمان سابق
 نبوده حکما خاصیت آن بیان کرده اند و چاده حار یا بس
 لیکن حرارت و پیوست آن از حرارت پیوست
 یا قوت کم است اگر کسی را استقایی می باشد مقدار چاه
 جو چاده سوده بخورد شفا یابد و اگر چاده را با خود نگاه
 دارند خواب پریشان بیند و اگر با بر روی سر بارش کنند
 تا گرم شود برک کاه و اسشناه جذب نماید و اگر برابر
 آفتاب دارند و تیز در و نگاه کنند تباه کند و رمد

طاری شود و اگر حیوانات ماده ماده خج یا چاؤ
 بریند رغبت جماع کنند در جرع
 فصل اول در صفات آن جرع چند نوع است
 بقدری وجشی و غیر اینها و رنگ آن چهار گونه
 بود سفید و سیاه و سرخ و مرکب از الوان
 بقدری مرطبه است طبقه اول سرخ غیر شفاف است
 بعد از آن طبقه سفید شفاف بعد از طبقه سفید طبقه بلوری
 و بعضی هم مرطبه بود و طبقه گرانیه سیاه با سبزی و
 سیاه سفید و سبک سنگین الماس و یا قوت از جرع
 نبود با آنکه بحسب وزن قریب عقین باشد و بعضی
 جرعها خطها باشد بعضی تمام و بعضی تمام و گاه باشد
 از تقاطع خطها صورت مرغی دایره تمام یا تمام بدید

از این

و از جرع مهرانا و مکرها و یکنها و غیر اینها سازند و جرع از
 منوبات نیز آصفوست در کان آن کان جرع
 بسیارست لیکن کان دو مکان علی و احسنست حد و حد
 نواحی بلغار طفا رین اما چینیان اسطوخودوس جرع از آن
 و جرع صحر یا قوتیت در تیز انواع جرع و قیمته
 آن اجود انواع جرع آن است که طبقات او غلیظ
 و رقت تمقارب باشد و از خشونت و زخم بسلاطه
 و شفاف و مناسب الوان بود و چون مایه بقدری
 از مایه سایر انواع جرع است هیچ بقدری بر با
 انواع می نمایند و جرع در ولایه مغرب مستعمل است
 شقایق بر در هم ناصری میخیزند و در دیگر بلاد بواسطه شایق
 دارد استعمال نمی کنند و قیمته زیاد ندارد

در خاصیت آن اگر یا قوت را بخرج سوده جلا دهند و
 و صفای آن زیاده شود و مذمتان مهر هر در میان کنند
 جزع در موی آن آستن بچند و از و پیا ویزند زادن
 بر و آسان شود و منبع سیلان آن نماید و اعراض
 بخرج تشاوم می نماید و آنرا اصلا گاه نمیدارند و
 کفک شایه اعلی شامه اشتعالی اسم من الجزع و چون
 اهل چین بخرج نشاوم میکنند و از نیست که اشخ آن
 از کان نمی کنند و حکام این نیز بآن التفات نمی نمایند
 و نمی گذارند که در خزاین ایشان مخزون سازند از علم او
 مروست که حامل جزع منموم و مهموم بود و خواها پریشان
 پند و خون بر و استیلا یابد و با مردمان حضورش
 در نقایس فضل در صفات آن نقایس

نقایس

نقایس آهن که مسمی آهن باست و نقایس تیره
 و نقایس طلا و نقایس زر بر آهن باست
 تیره ثقیلت که جذب آهن میکند از معکم اول مروست که
 ماده آهن را با بعینه آهن است لیکن بواسطه مصافحت
 حرارت و پیوست غلظت پیدا کرده و قبل از آنکه کوفه
 حدیدی انجا دیا فته و میان آهن آهن را بواسطه اتحاد
 ماده و تقارب امر جتناسمی تعاشقی جملی است
 که آهن را با جذب آهن می کند و آهن لوی ملصق می شود
 بلکه آهن با بی ملصق میشود که آهن را با ملصق مثلا اگر طرب
 سوزنی با آهن با التصاق یابد و سوزنی دیگر را بر طرف دیگر
 اول نهند با نجا ملصق شود و هم چنین سوزن سیم و چهارم و پنجم و
 مقداری آهن در میان طبعی نهند و قطعه آهن با در شیب طبعی نهند

۸

آسن در میان طبق بر سمت وی حرکت کند و اگر آسن با
 در آسن با بلند و موازی نماید آنک آسن به نزدیک آن
 برند آسن این را جذب کند و همانا مقناطیس فقره
 و ماده مقناطیس طلا ماده طلا و ماده مقناطیس
 ماده ارزیز است و بواسطه سببی که مذکور شد در آسن
 را جذب ارزیز و فقره و طلا میکند و مویا این معنی
 است که الماس حجری دمی و جذب و سبب میکند
 کشش و اگر آسن را با آب دمن روزه دار کنند
 یا در آب سیر یا در آب پیاز اندازند یا سیر بسیار در
 همانند قوت جذب او ضعیف شود و شاید بر تیره رسد
 جذب آسن میکنند و اگر در میان سر که یا در میان آن اندازند
 و بعضی گفته اند که سر و در یکدازند باز قوت یابد و جذب آسن

ایشان

کند و

کند و گویند که سنگی بزرگ آسن با مست که آسن این
 سرب می نماید و بعضی بر آنند که اگر روغن زیت در
 آسن را با مالند آسن از او بگریزد و مقناطیس نفس که از
 حجر القبور گویند سنگی سفید است که سفیدی می غنچه
 ضعیف آنمخته است و مطلقا بزبد الحجب بر ماند و بجز
 باشد که بر بالا آفتاب ایستد و موازی خج و قیج
 از خج که مسافت فقره بسوی خود کشد و مقناطیس طلا
 سنگی زر دست که زرادی و فقره ضعیف آنمخته بود
 و سبب کند چنانچه آسن را جذب آسن نماید بعضی مردمان
 بر آنند که قوت او در جذب و سبب بر تیره است که از
 سر که مسافت زر بسوی خود میکشد و مقناطیس ارزیز
 سنگ صلب کریه التو آنمخته است که جذب ارزیز میکند

کرده پروان آرد و اگر بتبع زهر آب داده بر کسی
 زنند و آسن با خرد سوخته بران پراکنند ضرر است
 دفع کند و مقناطیس نغسه بقولی بار و یا بس است
 و بقولی بار و طب اگر بان دندان بشویند دندان کند
 و اگر موضعی که موی باشد بمالند موی بستر و اگر کوفت
 ساینند از آله خط کند و اگر بوده آن رو بشویند
 روی پرطراوت کند و اثر آبله به برد و اگر در جراحت
 استعمال کند انبات لحم نماید و اگر خرده لقره ^{بکنند}
 دیگر آمیخته شود بان تمیز توان کرد و مقناطیس طلا حار
 یا بس است اگر خرده زرباجنی دیگر مخلوط شود و این
 حجره بران بمالند خرده زرباجنی جذب کند و مقناطیس
 او زرباجنی را زرباجنی دیگر توان کرد

دسباده

سباده فصل اول در صفات آن سباده سنگ
 صلب مشهور است که در آسن و فولاد آید اگر کند و از
 ایشان متاثر نشود و اگر مسایه سباده و اشباه آن
 اشباه واقع شود تمیز با این صفت توان کرد و سباده
 بالماس قریب است تا غایتی که جمعی آنند که نوعی ضعیف از
 الماس است و سباده و نوعی است نوعی سباده
 و نوعی دیگر کج بودی و غیر الماس از جواهر در و ماثر شود
 کرد بلکه از و متاثر شوند و در سباده سمی است که بواسطه
 آن سمیت تفریق اجزا اشیا صلب میکنند و مستوی سباده
 آفتاب است در کان آن کان سباده
 در اماکن بسیار واقعت مثل زنجبار و هندوستان
 و کرمان و جسته و نوبه و احسن و اشهر آنها کاتما نوبه و سباده

بود و کیفیت مکتون سنباده قریب بحقیقت مکتون اگلا
 باشد در تمیز انواع و قیمت آن اعلیٰ انواع سنباده
 که لاجم نوبی است و موازی و قید را کجا پیش می نوری
 قیتم کند بعد از آن سیواسی در خاصیت آن
 سنباده در درجه ثانیه بار و در درجه ثالثه یا پس
 چون سنباده بسوزند و بسایند و بر ریشها کهنه پاشند
 بود و اگر سنباده سوده در دندان بمالند دندان را جلا
 سنگها سخت بسنباده ساینند و صیقل شیر و کار و
 امثال ایشان دهند در دهنه ضل اول
 منافع آن دهنه سنگ است سیرت که از روز
 زنگاری درخشد و بر و خطها و سیاه فام سرخ بود و بزرگ
 برانند که در کشتان دهنه سرخ بزرگ یا قوت اتم مکتون

دندنه

و دهنه سبز پنج نوع است سبز سیر و سبز ریجانی و سبز سیاه
 فام و سبز سفید فام و سبز مردکی در طراوت و درخشندگی
 سپید زرد و با بایت و دهنه شفاف صافی را دهنه
 شیرین و نیزه کد زر او دهنه تلخ گویند و در ولایت شام
 و فرنگ از انواع حبه دهنه مکر و کین و پیش گویند
 و امثال این سازند و عزیز دارند و در غیر آن لایه
 غرق زیادند و اگر روغن زیت در دهنه بالند
 شود و جن و طراوت او بپزداید و اگر بسیار آمال کنند
 یا کهنه کرد و رنگ او بیاض یا بصفه مایل شود و جن طراوت
 او زایل گردد و نور و روشن باطل شود و دهنه مانند فیروزه
 حال صفوت مواصافی در حالت کدورت مواکد نماید
 از بعضی پراسی کند می مویست که چون دهنه را بنظر و

وروعن ریت بسایند از آن نخاسی احسن و الطیف
از نخاس کلنی حاصل شود و دمنه از منوبات رسته است
در کان دمنه و کیفیت آن کان دمنه در هیچ مکان
نشان میدهند جبال عزلی فرنگ و نواحی کرمان و حسن کرمان
قریب شهری که از سیاحت بنا کرده در ترکستان
و غار بنی سلیم از عربستان از معلم اول مروست که تیکون
دمنه از اخره نخاست که در صحنی صلب است جمع است
گشته و عیب حضرت وی آنست که نخار نخاس با بل جمل
و شدت تکاثف اقتضا و سودا میکند و از دواج
سودا و حمرة مولد حضرتت و دمنه حجری نخاسی است
در تیره انواع و تیره آن دمنه شیرین کنی
خوش رنگ مشابه زرد که در درختندگی پشالی

طایفه و سن باشند و اغلاء انواع دمنه بود و متغالی
ازین جنس موازی و دویار زرمی ارز و دمنه کرک
و کرمان و عربستان قیمت چندین هزار درخت
آن دمنه در حرارت و پوست معتدل است اگر از با
حل کنند و در محل زخم مار یا عقرب مالند بماند و اگر
مسموم دمنه سود و بخورد سودمند بود لیکن اگر کسی مسموم
و بخورد بجای سم عمل کند و اگر دمنه در دمان گیرند بدندان
زبان رسد و اصلاح آن شراب کهنه و روغن سکه
باید کرد و اگر دمنه شیرین آب حل نمایند و در چشم چکانند
رگها چشم بشانند و روشنی بفرزاید و اگر دمنه با زرد
در یک محل بنهند طراوة و فروغ زبرد کم کنند و اگر دمنه
دمنه را با زرد بکند از زرد زرد اندام و سرخ فام کرد

وحن و بهاء و پیغزاید خاصه که جزوسی تخار با آن گند
 در لاجورد فضل اول در صفات آن لاجورد
 سکیت است مشهور منجم در چهار نوع است بدخشی
 و کرجی و وزری و کرمانی لاجورد بدخشی دو صنف است
 بر صنفی قطعا زرین باشد و بر صنفی نباشد و شاید که لاجورد
 با خاک یا با سنگ سفید آمیخته باشد و از لاجورد کاسه و
 و کین و کمر و اکثرین و امثال آن سازند اگر ریزه لاجورد
 در آتش ریزند و دو کونا کون بدید آید و زمره بر لاجورد
 متولیت در کان لاجورد کیفیت تکون آن
 کان مشهور لاجورد در کوه است که معرفت بل لاجورد و از جمله
 قریب بشهر بدخشان و یغواچی کرج و کرمان و غیر آن دین غیر
 مشهور دارد از بلیناس مر ویست که ماده لاجورد و مشهور

خاصی است

خاصی است بعد از استخراج زین بر کبریت حرارت
 بر رطوبت استیلای یابد و رنگ او مایل کرم میشود
 و بعد از آن بوساطت مصافحت پوست کبود میگردد
 و لاجورد کرجی خاصیت در تیز انواع و قیمت آن
 لاجورد بدخشی خوش رنگ صافی که بر و قطعا از زر بود
 از سایر انواع لاجورد بهتر باشد و امتحان ده لاجورد بان
 قطعه از آن بر روی آتش غیر مشتعل میدود و سبک اگر زیاده
 بر رنگ لاجورد ظاهر شود نیکو باشد و اگر ظاهر نشود نیکو
 و قیمت در همی لاجورد و مغول مواری در همی ناصریست و
 لیکن در همی و قیمت غیر مغول ثلث قیمت غیر مغول است
 در خاصیت آن لاجورد با وجود آنکه باره دیا بس است
 در اسهال سوداوی از ذکر دار و ما قوی است قوه لاجورد

مغول ر عمر مغول پشته بود و ما بلجولیا و پنجابی و در
 بکر را نافع باشد و الر لاجور و بار و عن در مو با لکن
 و طراوت مو پفراید و موراجد کرداند و اگر بر اطن
 بندند فرع لکن کنند و مذمتان و نقاشان لاجور در او کثر
 نقشها استعمال کنند و کیفیت عمل لاجور و عمل لاجور
 بدنی بخیطریق توان کرد یکی آنکه دو جز مساوی از زعفران
 سیاه و سفید در عن بریزد تا پیکر آن یکدیگر
 و با قدری آب پاک بکرباس پیالیند و ما آب کرم
 از ر قشما میسوزند و مانند حلوا مدی کشند تا سفیدین
 مدقوق مسحق آن خیر کنند و مدت یکماه کاه کاه می
 بعد از آن آب کرم در ظرفی چینی بشویند تا بدرج سه
 از و فرود آید آب اول آن آب سیاه میسوزند و آب خرد و

خود پاز

بود و طریقی دیگر آنست که کبچر و مصطکی و نیم جز و زعفران
 باتش نرم بقوام آرند و شانه قوام وی آن است که چنان
 قطره باب کرم چکانند مثلاً شود و مانند نقطه بر روی
 آب بر بند پس لاجور در مدقوق مسحق آن خیر کنند
 بشویند تا بدرج سه آب از و فرود آید آب اول
 و آب اوسط و اوسط و آب آخر آن شد طریقی دیگر
 که دو جز مساوی از ر امیج و کندر در ظرف روغن
 کرده باتش نرم کنند چند آنکه که اخته شود بعد از آن لاجور
 سوده باب برشند و در آن ریزند و چند بجایند
 لاجور در با ایشان امیج تمام پاد بعد از آن قدری آب
 در آن ریزند تا بخی شود و با نیک ازند و بخیانند اگر لاجور
 بیرون آید فهو المراد و اگر بیرون نیاید قدری روغن

خود پاز

با صابون یا خود از روغن زیت آن پیازند و در ظرفی
 ریزند و چندین کبک ازند که سبک و خالی که بلا جور و مخلوط
 باشد رسوب کند و لا جور طغی نماید پس لا جور دازد
 آن بکشد درین اعمال موازی گشت لا جور و نقصان پذیرد
 و طریق عمل لا جور و غیر بدست آن است که لا جور در قوتی سخن
 متحمل برزده تخم مرغ خیره کنند و سخت بمانند و اندک اندک
 آب گرم بر آن میریزند تا ماسه شود و حل شود و بعد از آن
 ساعتی بکند از تاید لا جور در رسوب کند آب را از و در ظرفی
 و کز کنند و باز آب گرم را بر آن ریزند و دست می مانند
 تا سه چهار نوبت بدین دستور عمل کند و آنها را در ظرفی
 جمع کنند تا لا جور دی که در و باشد رسوب کند بعد از آن لا جور
 رسوب کرده فرا گیرند و سه نوبت عمل مذکور را عاده کنند

بعد از آن آب

بعد از آن آب از آن بریزند که لا جور در رسوب معلول بود
 در رسد و مرجان جمعی بر آنند که بسد فارس
 مرجانست و صبور بر آنند که بسد اصل شجر است که بزبور خواها
 شد و مرجان در صفات آن مرجان صحران نوع است
 مرجان کج و سفید سیاه و تیره قام و چمب اقسام مادام
 که سر در نقاب آب در یک شبیده باشند نرم اندام و سفید
 فامند و چون از دریا استخراج نمایند و مواد ایشان را بگیرند
 منجمد و متحجر گردند و بحسب استعدادات متفاوت
 رخما و مختلف پیدا کنند و بعضی در مان آنند که انواع مرجان
 در دریا صلب و مختلف الالوانند و گاه باشد که مرجان
 مانند سخنان محرف بود و قطعه کبیر قلما از عقد تا خالی
 و گاه باشد که قصبه و مثنوی نباشد بلکه بر درشتی و در جوان

شجریست که بعد از استخراج شکر میشود جمعی بر آنند که چون
بین عالمی الجواهر و نبات و کاه باشد که میان آن
آن شسته و واقع شود و نیز جان زیشان آن است که
بگو از مرجان بوی کیه دریای می آید و از ایشان نمی آید که
در میان روغن زیت اندازند خوش رنگ و پرفشان شود
بما آن پیغز آید و اگر در سر که اندازند نرم اندام و سفیدم کرد
چون بسیار بگذارد ترکیب او انحلال آید و از مرجان و
کار و امثال آن می تراشند و در بلاد مند و خطه
و با دار و اکثر زیور بتان بهت رویان زمرجان میکنند
از نفاشی مر ویت که مجمره از مرجان مرغایه صخره و صفا
ویدم که طول آن شبری و نصف شبری هر یک از عرض و عرض از بی
اکت بود در کان جان و کیفی استخراج آن لونا

افریقه دریای بعد از ارجاء واقع است که از لاطم
انواج ما میا زار در پست آن امکان اطمینان مرغان
فرازان مجال طیران نیست ازین شکر ریڈ بوش
پاوش با همه کس حین در بر وی فراخ چون زمانه سفله بر
که در شیب با خاشاک بر چو در میان عذر آید
از انز و خلق متان کزارش و در محل از بگذرد که از انز
خوانند شجر مرجان خطه خاص کمر خان در آسب و دیدم
شجر مذکور در میان آب دریاست تا قلوب کفار هم اندام
و عمر الانجاست و لولا سطره انجاست در استخراج آن
بسیار میکشند کشتی از صفا و در آن خشک میشود و شجر مرجان
در بحر فرنگ هم می باشد لیکن بواسطه آنکه دریا بجز بیعت که
عواصان و نام از اندرون آن بر و نشدنی توانند کرد

عقل چندانکه در فرو میرود بقهر آن نمی تواند رسید ^{اشخاص}
 مرجان از اینجاکه میکشد و از برای اشخاص مرجان امی
 بسیار استوارتر تریب کرده اند و از اطراف آن کنند
 رصاص ریخته اند پس در وضعی که مسافت شهر مرجان است
 دام مذکور در آب فرو میرود و بر روی شجر مذکور می
 افتد بعد از آن بندی که بر دام بسته اند میکشند تا دام بر
 شجر بچسبد و مردمان قوی بکل بالامی کشند تا بندی از آن دام
 بالامی آید پس بعد از مرجان جدا میکشد و مرجان از عقده
 که بر دست بند بند می نمایند و بوسه می رسانند ^{بسنند}
 سوخته جلا میزند و اگر میخواهند بولاد و مشقی بموم سوزان
 در تیره انواع قیمت آن بهترین انواع مرجان
 شدید الحمره کپور الحمره سیرین الاکسار متوی القصبه است که عقده

می

و کجوتیف حالی بود و قیمت یک رطل مرجان خام یعنی مرجان
 تازه شده جلا ندادند در فرقیه از پنج وینار تا هفت
 زر سپیکه مغرست که مردیناری از آن با صطلاح ایشان
 ده درم سکه است که عبارت از پنج درم ناصرست ^{معهود}
 و چنان است که مرجان خام از انفریقته تا سکندریه ^{عظیم}
 و در اسکندریه آزادی تر استند و جلا میزند و بهای آن
 بعد از پخت و جلا بجز جوهره بود است لون کبر و صغیر
 و کثرت و قلت جلا ضعف قیمت مرجان هم تا اضعاف
 در خاصیت آن مرجان در درجه اولی بود و در
 ثانیه با بس است اگر بر اطفال بندند از عین الکمال می آید و اگر
 مصروع با خود نگاه دارد نافع بود و اگر از گردن ساقی ^{بسیج}
 امراض معده را بسان زمره بود و زبانی سود مند بود

نظر بر جان تهنیه بصر میکند و مر جان را زود و قلیه است
 منف قلب و خفقان را سود دارد و لغت دم و درم
 حال در ریش امعا و عمر بولک مانع بود و اگر نیم درم مر
 بوده بسوم و منسود دارد و اگر بر بدن محترق ندان شود
 رنگ زدن از آله کند و زدن را جلا دهد و بشره را تقویه نماید
 طریقی احراق بر جان آن است که از در ظرفی جدید خردند
 و بر آن بکل استوار کنند و موازی کیشب در سوری گرم کنند
 و بعد از آن پروان آرند و بر حسب حاجت استعمال کنند
 در ریش و از ریشتم و یصیب نیز گویند و بعضی
 تخمبشیم سفید میکند و تخمبشیم بنر و سیاه
 اول در صفات آن شبخ نوع است سفید و بنر
 زرد و بنر زرد می و بنر سیاه فام و سیاه شفاف بنر است

دارق

ارزق خاک کتر خام و از ریش صحن کلسه و آن
 و کمر تلکین و امثال این می تراشد و در بلاد چین جوی
 یشب می سازند و نیز میان ایشان باینست که از ریش
 معدنی بوسی و لایمی آید بجلاف مصنوعه اگر ظرفی
 شکسته شود جمعی که شبه یشب می سازند نوعی اصلا
 آن می کنند که تیز میان قطعه مصنوعه و باقی نیست الا با
 طراوت و مایه مصنوعه کتر بود و یشب از منوبات
 در کان یشب و کیفیت مگون آن در بلاد چین
 رودخانه مست یکی را آق قاش گویند و از آن شب سفید
 خیزد و دیگر را قوه قاش خوانند و از آن شب سفید
 شود و معمود چنانست که کبر از آن سلطان قطعه
 از آن عاملان باشد و حد و کاشغرو نواحی مین کران

دلیه

کان بعضی انواع آن هست ویشب حجری صیقلت که ماده
 اور و بسوی صورتی نقره دارد و پیش از آنکه رسو نقره کی
 بواسطه زیادتی و نقصانی کیفیت لباس شی می پوشند
 در آن انواع و قیمت آن بهترین اقسام نیستند
 فاست که رنگ او مشابهاه عاچ کهنه باشد و خانی از آن کجا
 پیش چهار دم ناصری از اقسام دیگر موزی نصف
 در همی ازرد و قیمتیش مصنوع تعیین نموده اند
 در خاصیت آن اگر یشب معدنی را از کردن با پوزخا پیر
 معده بود و امراض معده را از آنکه کند و قوه را تقویت نماید
 معده را محافظت کند و حامل آن از صاعقه و احکام محکم
 و در نظر مردم عزیز باشد بعضی را بند که اگر قطعه اش در
 گنجره قلعه که نزول صاعقه در آنجا معهود است و اینچنین بعد صاعقه

دران قلعه نازل نشود و اسد اعلم در بلور فصل
 اول و صفات آن بلور از سایر جواهر لطف و اصنی و
 اشفاست و از غایه لطافت و صفوه کانه موی صاف
 و بواسطه آنکه بسیارست عزیزند و در بلور و
 نوع است سفید صافی و بیتره مایل برزوی که آنرا بلور
 گویند و بلور را مانند بکینه توان که اخست و چون بکد از نه
 رنگ پذیر شود و این هنگام از و اشباهه زرد و لعل
 یا قوت توان ساخت و شاید که در بلور ششگونی باشد
 که آنرا تعبیر خوانند از یعقوب پیر اسحق کندی مرویست که
 از معادن بلور قطعهها که پیر الحکم کثیر الوزن مشحون میشود که
 بجنب وزن کجا پیش صدمن باشد و از آن آلات مجلس
 و غیر آن ساخته مانند حقیه و مسدوق و حمزه می تراشند

از تماشای رویت که در زمان و سی جری از لطفه
تبار زد و قطع بلور که چهار نفر در آن توانستند
تکه مجلس سلطان مغرب ساخت و هم از و
روایت کرده اند که در مجلس پادشاه افریقیه
از یک قطعه بلور دیدم که اندرون اجزای آن حتی
ناخان مجوف بود چنانچه اگر شراب در آن
مشاید شدی که با اندرون اخان میرود و حکایت کرده
اند که در خانه ملک عنده چهار خمره بلور بود که تیر
موازی و در او به آب میکنند و گویند سلطان مغرب
فرش و جدار و شامی از بلور ساخته بود و خواهر بلور
از کلاکان روایت کرده که گاه در میان بلور
چوب و اشباه آنها می باشد و گویند که در قطعه بلور

در میان بلور

در میان کی برک بگری و در میان دیگری قدری
سبل الطیب بود در کان بلور و کیفیت کون
آن کان مشهور در مفت مکان نشان میدهند
هند و استان و ترکستان و در بختان عربستان
و حد و چین و لواحی از من اقصی مغرب بلور عربی
بجفوف بنک است و بلور مغربی قلم از تشعیر خالی بود
و بلور از منی تیره و زرد رنگ باشد ز بلیناس است که
بلور جری با قوی بورتی التکو است چنانچه فصد فلزی زوی
بورتی التکو است و بعضی گفته اند که سفیدی بلور بسبب
کثرت رطوبت است و از آب و در آتش از بلور
میشود و کثرت لطافت و صفای او از قوت
تکاثف اجزا میخیزد و قوت تکاثف اجزا و ضعف

در میان بلور

و کیفیت بگون آن کان حجت و در انواع ^{صفت} ^{نوع}
 که از اینجا تا مدینه طیبه مصطفی صلی الله علیه و آله موازی
 روزه راه باشد حجت حجری حدیث
 در تیره انواع و قیمت آن نوع اول زر دوم و سوم از
 سیم و سیم از چهارم احسن است و قطعه حجت از
 نوع اول که موازی درمی باشد چهارم دهم ناصری
 ارز در خاصیت آن کسی که حجت با خود
 دلیر شود و از چشم زخم محمی ماند و اگر در شیب بالین
 خواب پریشان نه بیند و اگر جام جستی نوشته
 نیارود و اگر جام جستی نباشد و قطعه چند حجت
 جام سنگی اندازند بعد خاصیت بخشد ^{حجرات}
 منفرد و نسبت جوابه با یکدیگر ^{در شرح از}

خواننده

خواننده و آن سنگ سیاه شدید الرخا و در ربع الا
 کسارست که اشیا مقابل دروی ضد جانی در
 آینه و سبق و نوع است سندی و فارسی ^{سندی}
 از فارسی بجز است و مشقالی از آن موازی در می ^{صبری}
 می ارز و سبق در درجه اولی بر دیالسی است ^{اکتار}
 نظر دروی تقوی بصر میکند و در بسیاری از ^{من}
 چشم مستعمل است و حجری رصاصی است که از نمونبات
 زحل است و الله اعلم بالصواب ^{در زمان}
 حجریست و از اجزای و حجر خار نیز گویند ^{حجریست}
 در عایه صلابه که جز با لاس رخ نشود و چند ^{شکسته}
 شاخ شاخ شود و چون خامین بر سنگ صلابه ^{باید}
 رخ از آن پسرون آید و در طلی از احسن انواع آن ^{سیاه}

نمایه

خواننده

کون می پذیرد اعلی و احسن است و طلق گالی در کان
 زمره و غیر آن می باشد و کل واحد از نوع طلق تهاون
 نمی توان گرفت و بمطرقة حدید نمی توان شکست و طلق
 حل طلق آفت که پارما، طلق بابا قلا چندین جوشانده
 با قلمها شود بعد از آن در پارچه کر یا بس شگفت میکنند
 و پارما، طلق بار نیز تا سنگ در دست می اندوز
 کمر میگردانند تا طلق ریزه میشود و مانند شیر از کرباس
 بیرون می آید اگر طلق محلول با قدری ضمغ و زعفران پخته
 و خطبران نویسد مانند نفقه بود و مزاج طلق در درجه
 اولی برود در درجه ثانیه یا بس است اگر طلق محلول با
 شامند منع سیلان نماید و شانه را با فاع بود و اگر با
 شرب پاشاشند با هموم مکاربت نماید

در حجر مطهر مطسک رخو المجلک است
 در حجر شحم مرغی کپره که میان رکان معروف و مشهور
 با است و آن به نوعت سفید لغبیره که بر و نشطها
 و سفید صافی باشد و احمر تیره فام با المین فام و مرکب از
 رنجهما مختلف و در معدن آن خلافت و بعضی دیگر بر آنند
 که حجر حیوانیت و در حوت بعضی لوانه خازیر کون می آید
 و جمعی بر آنند که در در چین مرغ البی رخ بال کپره لجه مت است از
 آب گویند و سنگام ربیع در محلی که آب تنگ باشد
 لازم میکند در موسم صیف که آب از حواله لانه مرغ افزونی
 شیب لانه او را موازی دو ذراع میکند و حجر مطاسح
 میکند و جمهور ترکان متفقند بر آنکه در موسم که حجر مطاسح
 کند در موضعی فریب عمل باشد و چون حجر مطاسح یا

جمعی بر آنند که سر یکی را سنگی دیگر است و بعضی گفته اند
سنگ همه حجر مطر است. لیکن اگر در استعمال این
حجر در یک محل استعمال کنند تاثیر آن قوی بود و بر فواید
سرمه پیدا شود و اگر یک استعمال کنند اثر آن منحصراً در آن
باشد و در طریق استعمال آن هم خلافت بعضی آنند که
مطر در میان آب باید نهاد که از محل معلق سپا ویزند
دیگر بر آنند جمعی مخصوص از ترکان که کیفیت استعمال آن
و چون تعلیم دیگران نمایند و چون آن اطلاع ندارند نیایشی
از بعضی اهل غزیه روایت کرده که در عصر سلطان محمد خوارزم
در موسم تابستان پری از ترکان استعمال آن را طریق نمودند
میان کاسی سر کشاده طاسی پاسب نهادند و در وقت
میدن و یار طاس عزز نمود و قصبه در در باله آنها استوار کردند

مندان

بزرگ سنگ مباران از قصبه فوقانی معلق و بخت چنان
از سر مبار تا طاس آب موازی دو ذراع بود بعد از آن
دو قطعه حجر مطر در میان طاس آب نهادند و بعد از آن
لحظه پیرون آوردند و در یکدگر ساییدند و سر یکی را بجای نهد
باز سنگها را بکیف مذکوره در آب نهادند و پیرون کردند
تا سخت نوبت این عمل مکرر کرد بعد از آن مقدار آب از
طاس سده و با طراف پاشیدند که کور در اثنای این عمل
بر سینه و مو کشاده و غضبان بود و بعضی خنده سینه بکشدند
ساخته این عمل تمام کرد بعد از آن ابری شد بر آمد و باران
باریدن گرفت و هم از راهی مذکور روایت کرده که پس
حجر مطر گفت که سر نوبت که مقصدی استعمال آن میشود
تقصاتی مالی یا نفسی از قیل فرزند یا خویش و سپوند پیش آید

نماند

همیشه خیزد و دام دارم از ثقات مرویت که شاه از
 شاه در ایشا تو باستان متوجه ترسشان شد چون نزدیکی
 آنجا رسیدن و باران و سرما بر تیر استیلا یافت که
 نزدیک شد که اکثر لشکر هلاک شوند چون موسم باران نبود
 سلطان دانست که برق و باران و سرما آنچه حجند کوه
 جمعی را در طلب مستعملان کجایی که نزدیک لشکر گاه بود و
 دو شخص دیدند که بعمل مذکور مشغول بودند ابتدا بشکر گاه
 و دو قطعه نمد سیاه چیدند و زننده در خاک دفن کردند
 ساقه مو انجلا یافت و برق باران و سرما انقطاع پذیر
 و دستور چنانست که اگر خواننده آثار حجر مطر مسقط شود و
 برستعل آن سبند و قصد هلاک او کنند و او را باین طریق هلاک
 گردانند و حجری دیگر هست که قدما آنرا خر ممره گفته اند

و نزد جنهور مردم بسنگ محکم مشهورست اگر از از
 محلی بلند پیا ویرند در آن نواحی محکم نبارد و از بر باد
 محافظت زراعت و شمار از استعمال کنند
 در سنگ عقاب و انگی است که چون او را بچینانند
 از اندرون او آواز نرم بگوشن آید چنانچه کوبیا چهری
 میان او می جنبند و چون بشکنند در میان آن چیزی بود
 سر پاره همین صفت بود اگر زمان حامله سنگ عقاب
 با خود نگاه دارند و وضع حمل برایشان آسان شود از
 ثقات مرویت که عقاب پشواری پخته می کنند
 چنانچه در زمان پخته خندان او می شنوند پس عقاب
 این سنگ باشیانی می آورد تا در پخته نهادن محتسب
 نهند و مردمان آنرا در آتش یا عقاب می آیند

در حجره قان وان سنگیت منقوشن سرتی و در زدی از
 غایت محکم جی بانی سوراخ توان کرد و اگر آرزو باشد
 سوده مرغ بود مانند سوده خامن و کان حجره قان در
 حدود سیستانست و جمعی بر آنند که حجره قان سنگی سایه مد
 خردست که پیکان خطاف را بر عفران زرد کشته خطاف
 این سنگ را ایچته از آله زردی از پیکان با شیمان آورد
 بعد این سخن از خرد مندان بچنان نیست اگر صاحب
 گاه گاه در سنگ مذکور نگاه کند یا با خود نگاه دارد
 یا سوده او با آب پاشا مد بسیار سودمند است
 در حجره بلخض الخلی که او حجره جاذب الخلی حجره بلخض الخلی را کوزک
 گویند و آن سنگ است که چون در میان سر که اندازند در هر
 قواری که در بیرون جمد و اگر سوده آن در چشم سفیدی عارضی

از آله کند و شخم با آن از چشم زخم ایمنی باخشد و کان آن
 مغرب زمین است و حجره جاذب الخلی سنگیت که چون
 نزدیک سر که برند در جوش آید و در آن سنگ آویزد و
 آن در حد و دهنده ستانست و حجره زیت آن
 سنگیت که چون آب بر وزن آتش از او بر آفرود
 چون روغن زیت بر وزن آتش منطقی شود
 از آن کریزان باشند و کان آن معلوم نیست
 در حجره الیه و آن سنگیت براق درخنده در مایی که
 با دام که در نقاب آب دریا کشیده باشد نرم اندام
 و چون بیرون آرنده مواد روئانیه که منضبط شود و حجر
 الیه و در قسمت قسم مستبر در حجره حوری صغره و مستطیل
 حجم زیتونی که در قسم عرضانی بحسب حجم گماشته است بالا و پهنای

کان

آنها که خطما سیاه کشیده باشد و گاه باشد که از تقاطع
خطما صورتها پیدا شود و جمیع اقسام معده را بفاصله مضرو
را بسیار نافع باشد و خون از معد باز دارد
در حجر لینی و آن سنگی خاکستر نیک شیرین طعم است که سوده آن
بسان شیر بود اگر حجر لینی سوده در ظرفی از ایزر زیند و از آنجا
در چشم کشند حرارت و خارش چشم نکلین کند و منع ریح از سر و
چشم نماید و در مهابساکن کردنند حار را نافع بود و در ابتدا
از او رام را ساکن گرداند و حجر الفارو آن
سنگی سیاه است که از وی بوی موش می آید و گزندگان
از آن گزیزان باشند و مصروع را نافع بود
در حجر الدم که آنرا شازنج گویند و آن سنگی مشهور است که
سوده آن نیک خون باشد و شازنج و قنصت در طبی بارها

خود بستان

خود بستان تبریز در یکدگر سرشته است و این را جاوری می کنند
و در ضمنی دیگر پارها بزرگتر از پارها و قلم اول یکدگر پوسته است
و این قلم را عدسی خوانند و شازنج عدسی اجزاء او بسرعه
از یکدگر جدا شود و خاک ناک باشد احسن و اعلی بود و شازنج
گرم و خشک و لطیف است آینه بصیر اجلا و در میان بینی
بغیر احتیاج و ادرا و حیض را باز دارد و در شبان چشم
و غضن تقویه بصیر کند و اگر سافنج سوده بر لحم زاید باشد زین
از آن کند و در ریشها کند را نافع بود و در حجر نقره
عرب از بزاق الفکر گوید و آن سنگیست که بر آن لفظ هست که
آن لفظ بفرزندان ماه افزاید و بکاستن آن می گاه
اگر حجر قمر بر شجر کم بر بندند بار او گردد و اگر در سنگام
فرودن ماه بر مصروع بندند شفا یابد و اگر در آن عظیم

نگاه دارد و آسین شود در حجر زرد الوان
 و آن حجریت که مردم برنگی نماید و از آن سبب
 که زندگان گریزان باشند در حجر النوم و
 حجر الیقظ حجر النوم سنگیت در غایت سرحی و لعان که در
 تار یک مانند آتش در خشان باشد اگر قطعه حجر النوم که وزن
 آن موازی در می بود از کسی که در خواب باشد پدید
 ما در شب بایش وی نهد سنگ مذکور را در دوز سخته پدید
 شود سنگ خاک رنگ سیاه فام درشت است
 که کجب وزن موازی سرب باشد اگر کسی در می زمین
 خود نگاه دارد و خواب نیاید و از خواب
 نشود و آنرا صلیب کند و جبهه سارند و سینه بجهت نوم
 شفا یابد در حجر متعال آن سنگ زر و سفید است

در آینه

در روزیابی مغرب تکون یابد و موج دریا از آنجا
 می اندازد اگر مقدار دانگی حجر متعال صلیب کشته بصفا
 ر یک مثانه و سند شفا یابد و فرجان شود و قطعه
 حجر متعال که وزن آن یک مثقال بود جبهه نیکین
 پست مثقال طلا بنا کند در مار قیضا که از
 سنگ روشناسی گویند و آن چند نوع است قیضا
 و آن حجریت که چنان نماید که زرد در آن مالیده اید و چون
 آنرا شکند از درون آن هم چنان نماید و کان آن در صفت
 و نوعی از آن که آنرا برنجه گویند لعل اجلا و سند و قیضا
 فضی و آن حجریت مشابه نقره که کان آن در حدود
 بدخشانست و مار قیضا نحاسی آن حجری مشابه است
 مار قیضا جدیدی آن حجری مشابه حدید است اگر قیضا

در آینه

سوده یا سرمه مہج نمایند و در چشم کشند نور چشم پدید
داصول شش بحکم گرداند و قره را از سقوط نگاه دارد
و چون تاریک باشد بسیارند و بر عضوی سفیدی آن طای
باشد طلا کند سفیدی عارضی را که کند و عضو رنگ
باز گرداند در مغنیسیا و آن شکست یا کینت
کران و کاسه کران سعال میکنند و بحسب حجم منقسم شود
بر دو قسم قسمی بسان چاک ریزه بود و در آن پارما در روشن
در خنده باشد و قسمی دیگر قطعه کپور بود که در میان
آنها جمعا در روشن آت آسا باشد و بحسب رنگ قسمت
سیاه فام و زرد فام و سرخ فام و در فام بهترین است
و مغنیسیا و خواص با مریشا یک است و اختصاص در
دار و فصل آنکه تنقیه معده و متا کینت

در سرخه و توتیا سرخه و توتیا سنگ سیاه بر این نقل
شکاف است و بحسب مکان کچن منقسم میشود با
و سرخی و زرا بی بعد از زرا بی جز جانی و سرخه کرمانی
گرمترین اقسام است سرخه اصفهانی برین لمعان
دارد و سرخه غیر اصفهانی را برین لمعان خندان
و اگر سرخه نرم سوده در چشم کشند چشم سیاه گرداند و
آن نگاه دارد و در شناهی را تقویه کند و توتیا بیج
توتیا کرمانی و توتیا فندی و توتیا سندی که از
توتیا دیگر گویند و توتیا سفید صافی بسان سنگ
توتیا کرمانی بخلاف سایر اقسام توتیا صافی است
که از توتیا مصعد و توتیا با زرده گویند و در لوا
کرمان تحصیل آن بن طریق استیسا بند که توری باشد حوزه

میسازند با بالای میخما سفالین در دیوار آن نصب
 میکنند و سبک و توتیا بردگان به سوز می نهند
 آتش قوی می افزوزند بخار غلیظ از سوختن سنگ
 توتیا متصاعد میشود و بر میخهای نشینند و آن بخار که
 توتیا مصعد عباره از است بر قسمت قسمی بر میخها
 می نشیند این قسم اخف و اعلی بود و نفع آن در دراز
 چشم اظھر و اجلی شد و قسمی بر میانه میخها می نشیند این قسم
 اغلظ و ادنی باشد و کان توتیای قدی نو است که
 در جلال خیال فذا تر است عیب واقع است آن
 توتیا شفافست که مشابه تمام با صابون می درود
 توتیا هندی در اطراف دریا، سند کون می آید و لو^{سط}
 موج دریا بگذرد دریا می فند و توتیا رنگ لطف^{انها}

اقسام توتیا

اقسام توتیاست و بعضی است که توتیای هندی
 رنگ رنگ است جمع اقسام توتیا چشم را نافع بود
 و اگر سوخته توتیا بر بغل ایشند یا توتیای آب سابی
 بر بغل ایشند بوی بغل را که کند و اگر توتیا با مسخ متنا
 ز در گردن چندین در خانه مفالانیه خواهد آمد و توتیا
 در صناعت اکیله استعمال می کنند ^{در نسبت}
 بعضی خواهر با بعضی خواجی ابوریکان نسبت بعضی جوهر
 با بعضی امتحان کرده و از مشارالیه روایت کرده ام
 اگر چه در روایت خلاف است که مقداری معین آن متعلق
 از یا قوت کبود متعلق بود دنیا قوت احمر نیک
 و سه تو و از لعل نچ دانک و تسوی و نیم و از زرد
 چهار دانک و تسوی و از فیروزه و لاجورد چهار دانک

دسه جو و از مر و ارید چهار دانگ در اربعین و
 مرجان چهار دانگ کم جوی و از جزیع و بجزر
 دانگ کم و جو باشد و طریق از مایس حجم جو است
 که ظرفی پر آب کند و یک جو امر در آب اندازند
 آن مقدار آب که بواسطه جو مری پهن و ناید بدل آن
 جو مر بود و بعد علم
 اول در زر و آرا طلا نیز گویند در صفات
 آن طلا فلزی نرم اندام خوش طعم طیب الرائحة
 سنگ خریب با محمد است و بواسطه قرب محمد است
 کل در حد از غصه از بعد ناصیه احوال و ظاهر و با
 چه از حد و مندان پنهان نیست که فروغ و صفای
 از سو زدی رنگ وی از آتش لانی سنگ فی از

خاک و نیمی جو مری از است و هیچ کدام از ارگان
 از بعد تحریب او شواهد کرده و زرباش بنوزد و در خاک
 پیوسته و تغیر نپذیرد و از وقوف در آب رنگ او خراب
 نشود و رنگ نیکر و بخلاف سایر فلزات و آن زرد با
 و گریه میخورد باشد از خالص خوانند و اگر آمیخته باشد غیر خالص
 و زدی که کد از بر آتش نکرده باشد یعنی کد از نیا قتیبا
 از آتش و گویند و اگر کد از نیا قتیبا باشد غیر شاد و اگر با زدی
 چینی و گریه میزند و با شتمین مخالف از آن توان کرد و گاه
 گاه میان زرد و اشباه آن که این میان زرد اشتباهی
 افتد و تمیز را از ایشان به و طریق آن کرد یکی آنکه زدی
 خالص از خلاص صحیح العیار پیرون مد و اشتباه در خلاص
 نیاه شوند و دوم آنکه زدی در زین فرد و در زین

کبر و شاه در پیش و وز زنده و بر زبران با سینه کز
 زرداب با قدری نقره پامیزند سفیدام و اگر با نیک
 پامیزند متفقت شود از بعضی مجربان مرویت که اگر
 فضل موش در زرداب اندازند تراب ریزه شود
 اگر فضل کرب در آن افکنند بصلاح بازاید اگر اندکی کرب
 باز بگذارد زرد رنگش را شود و اگر قدری دونه باره
 سوخته بروی آن کند شکن آن بیرون آید و اگر مقداری کبر
 در زرداب ریخته و قریب ساعتی هر بود میوشند
 زرد زرد اندام و سرخ فام شود و گاه گاه بر روی
 سپیکه زری خالص جرمی رضی پیدا شود که گاه گاه
 مانند پرتاو و وس هر خنده و گاه زنجاری و گاه
 خاک و گاه سیاه فام نماید بعد از چند گاه برنگ زرد

سان

و از کیه و او ان اجزم ز ۱۲ طلیحیا زرخوانند که از جمله
 او وی نفیس عزیز الوجود است و چون نصارت و
 بها اطلا مانده فضل و کمال عرفا در عرصه زوال و فنا
 و در بلاد کفر و اسلام تزیین تیان و بت رویان آن
 میکنند نزد جمیع جنور انام کثیر الماحترام است و فضلا
 ببارات شی صفات آزا ملا کرده اند چنانچه شاعر گوید
 و چینی سنگی صاحب عیاری بخاری سرخ زرد
 سکه داری کمی بگرفته خوب از سر دست و سیمین
 بران بوده پایست کمی بر خرف را قوه الطهر عود
 نوجوان کام را مهر از و خلج همانرا است سر کار
 بر کاری که بوده زرقه دینار و زرد از منوبات است
 کان زرد و قسمت کان زرد

دران کان بازرجسی دیگر نیامیخته باشد و کان بزیر
خالص که در اینجا بازرجسی دیگر آمیخته باشد و کان زر
بسیارست خواه ابو ریحان در شرح کتاب تسبیح
القرآط بیان کرده که کانی در حد و ذراتان و
و از اسحق بن عیسی مرویست که کانی در دیار مصر
در موضعی که طول آن و عرض آن درجه است
احمد طیب ساجی بر آنست که در نواحی دامغان و
جنوبی که مان چند کان زر غیر خالص مشاهده نموده و
میان جمهور مردمان مشهورست که اکثر معادن زر
در دریا و مغرب واقع است در تیزانوا
و قیمت آن طلا درم اندام سنج فام که سرخی آن بسیار
نزد بهترین قسامت بعضی مدققان گفته اند که زر

طلای

طلاده عالی باشد مشایخ حمزه حمزه آتش باشد و زری
از امر و بر موی سر و ریش امتحان کنند چه اگر سهولت
بر نو گذرد و نرم اندام و پسندیده باشد و اگر
بر خلاف این باشد بر خلاف آن باشد و چند
زر گفته تر شود حسن و نضارت او زیاده کرد
چون بقوم بسیاری را شبها بطلای کنند و میان
مردمان کثیر الجرایست و اکثر همات نام بواسطه
می یابد تا غایتی که زر زاناموس صغیر و ملکه الاجسام
و قاضی الحاجات گویند چنانچه شاعر گوید
ای زر تو سی آنکه جامع لذاتی محبوب خلایق
آذوقاتی پشک تو خدانه و لیکن جو خدای
عیوب و قاضی الحاجاتی قیمت آن احتیاج بر بیان

آن

نه از رویکن زرد را با نجار مختلف در بلا در روان کرده
 در کزستان زرشا و نامسکوک و در خطا و مندو
 زر مصور بصورته مخصوص و در مصر و ایران ^{میں}
 زر منقوشن باسم سلاطین در معاملات ^{جاریست}
 و در بسیاری از بلا در زر و نقره منقوش روان کرده
 تا از آن طلا و پیرون بریند در خالصت آن
 طبع زرد دیتی حار و رطب و بر دیتی معتدل ^{رطب}
 و از تقویه کند و امراض سوداوی را سود مند بود
 روح جوانی را مدد دهد و در دودل و خفازان ^{بود}
 و اگر عضوی بزر داغ کند متعفن نشود و دریم کند
 و زود اصلاح پذیرد و اگر بیل زرد سرمد در حاضیه ^{بصر}
 تقویه نظر کند و سوزش چشم و دمعه را نافع باشد ^{و اگر}

قدار

جدری زرد در من گاه دارند و من خوشبو کند
 زرشا و در این خواص اقوی بود باب زرکت
 نویسند و مد تمبان و نقاشان آئین زرد بسیار
 استعمال کنند در سیم و آنرا نقره تیر گویند
 در صفات آن سیم قدی شریف نفیس
 قویب بزرگ لیکن در تابندگی و پائیندگی ^{بزرگ}
 زریت چه بواسطه مزج بعضی دارد و ناماوی ^{چند}
 شود و پرور کار بسیار در زیر خاک ماکر کرده همان
 خاک تر را سیاه سیم توان ساخت اگر با نقره ^{مذا}
 جدری نمک پائینند بسیار سیاهی مل کرد و اگر ^{معد}
 از زرد و زرد رنگت و ریزه کرد و اگر ^{رنگ}
 با وی مزج کنند در شب مطر و شکر ^{شود و گاه}

سینه های تازه شود اگر جدری کم است با زرد

بر روی سکه سیم خالص که بگاه که اخته باشند جرمی
 ارضی سیاه بگون باید و آن جرم را ^{نمایند} اقلیم ارضی
 گویند و از او بسیار فایده است و نیز کم
 از اشباه بگاه توان نمود و سیم از منوبات قمر است
 در کان آن کان نقره در اقلیم سیم است
 صوب مشرق در حد و در کرستان و مغولستان
 و از صوب مغرب در ارض روم و ترکستان
 بسیار واقع است چنانچه در ارض روم سیم
 کان نشان میدهند و سیم جمع معادن است
 آینه است بحکم مقداری از از امتحان میکنند
 اگر سیمی که حاصل میشود زیادت از قیمت است
 باشد اشراج سیم از آن کان میکنند و اگر زیاده نباشد
 چنانچه

در معادن

و مرده اشنگ بوی اندام از آن کند و در مرسم چرا
 را از عفوشت حمایت کند و خشک اندازد و
 خردن آن ممکن است و اکثر مرده اشنگ با سیم
 بر عضوی سفید طلا کنند سیاه شود و وودی که از
 سوختن سرب خرد از سیم است اگر قدری
 از آن در آب حل کنند و در محلی که گزند کان باشند
 پاشند گزند کان بگریزند و اگر گریزند طلا شوند
 در صفات آن مقصود
 بسیار تقدیم پذیرفت که اجزا سربانی با نادره آهن
 مخلوط است و از خرد شدن خرد و آن نشان است که
 عسل از ایت و کتودت لون و بعد من از ایت
 اختلاط اجزا مذکوره است و آهن و سیم است

و قول از نرم امن چهار نوع است نوعی است سفید
فامست که اصلا آب میگیرد و از آن آلات اکثر
صنایع می سازند نوعی دیگر آمینت که آب میگیرد
و از آن تیغها و رومی و سفلابی و آلات نجاران
و زرگران می سازند و این نوع را قاطع گویند نوعی
دیگر امنی نرم تاریک تیره است نوعی دیگر امنی
سفید فام نرم اندام است که تابی که این نوع
زیر ضرب تیغ دارد نوعی دیگر دارد و از این نوع
تیغها می سازند که مانند کلنگ می توان چید و در کمان
نمی گذارند که این نوع را ایلا و اسلام آرند و قول از دو نوع
کالی که آراشها در آن گویند و عملی که از نرم امن با
ادویه حریفه می سازند و گاه باشد که قول از دریره کنند و نرم

امن که از نرم از امراج ایشان جوهری حاصل شود
که از بلارک گویند و از بلارک تیغها و کتارها که
مندیان بکند میدارند و امثال آنها می سازند و بعضی اوده
بدان طلا کنند تا کومر برارد و بلارک چند قسمت بلارک
شاهی بلارک چابکی و زوسینان و غیر اینها بلارک
شاهی را کومر ماه سفید درشت مسد شکل محراب
بود و زوسینا را کومر ماه بسیار بزرگ با چند
کویا بر آن کجاست نقش کرده اند و باین قسم تفال کنند
و بلارک جا هلی کوماه سفید بسیار دارد و لیک خشک و
خریب الا کجاست و گاه باشد موازی سر
یا ریاه از یعنی بی کومر و سیاه بود و آنرا
بفالت گویند و بدخاند که بر وجهی تیغ بود و کجاست

تیغ ماثریست قبضه باشد گویند که بر خصم مبارک است
 و آن از مسربات میخ است در کاف
 آن کان آهن باشد ز فاسیت فز و مایگان کبر
 بلدان واقع است و ملاهک شباسی و زوسیا
 در سند و بلارک جاهکی در فارس بسیارند و طایق
 آب و اودن بلارک آنست که قدری گل سرخ و کهن
 کا و با قدری ملح و فواج مزج نمایند و بر زخم
 تیغ طلا کنند و تیغ بر آتش نهند و مرد و جان
 او بر قطعه قدری نهند تا زمانی که آب کبیر
 در تیرا انواع و قیر آن من فرنگی سفید خازم اندام مذکورند
 اقسام است و بیشتر از آن میوز این کبیر از وینا مصری
 می رزد و بلارک ساسی اثرش فواج بلارک است و آن

بلارک

و بلارک جاهکی بوازیط آنکه حسن الشكل و کبیر الجوه است
 در او ایل زمان احد است یا بلارک مندی میدا
 در قیمة آن میخیزند لیکن چون از آن بچووند و بسیار
 خشک و سر بیخ الا نکار بود غرضت و قیر آن شربل
 کوه دار باب و قوف و مهارت گفته اند که آن
 نیکو نماید که سفیدام بود و در او و طبع شب
 در خاصیت آن آهن را جمع فلزات انفع است نهائی که
 گفته اند که هیچ حرف بی آن تمام نمیشود و وزنک آن که
 از آن عفران الحدید گویند معدن ضعیف را تقوی میکنند
 و در بعضی ادویه صنعت کیمیاست عمل است در آن
 که آنرا نیش الحدید گویند در مراحم جواهرات را خشک اندازد
 و بلوآ سیرا نافع بود و در جوارش استر خاره معدن زینو

و اید وانی که بر کان من گذرد و از میانی که بر ساق
 کانه سحر زکند احقر و احسن باشد اگر قدری سفید
 باز و عن بر اسن طلا کند با قطره از زری بر و غونک
 نیک مالند تا سباجی از آن پسرون آید و آن سباجی
 بر اسن طلا کند اسن رنگ نکیرد و اگر میخ آسن گرم
 کنند چنانچه سحر شود و به سحر درختی کوبند آن درخت
 و اگر چه بزرگ باشد و اگر خون بزرگرم بر آسن مالند
 شک بشود در خار صینی در خار صینی خلا
 بعضی مردمان چنین را وایت کرده اند که در حد و در صینی
 زرد رنگ غیر متطرق مشابه مفت چو سحر که از آن
 خار کوبند و مزاج این جو بزاج زرد نزدیک است لیکن
 از زرد اشقل است بدلیل آنکه اگر با زرد مزاج یا بد زرد رنگ کند

و اید بر آنکه از زرد زردند اب رسوب کند و بعضی
 در کجی از آنکه خار فلزی که از زنده سیاه فاسد است که سیاهی
 آن بسبب جینی میرند و از آن انواع اسلحه میسازند
 که زخم آن اسلحه از مصرتی عظیم است و کوبند که در
 مزچین اند خار صینی آینه چینی و جرس که میسازند که چو
 مقررند بر آن جرس نند صلی آن موازی کیتل راه
 بخورده و آن جرس را از سقف معا بدی آویزند و اعلام
 سنگام عبادت بان می کنند و بعضی بر آنند که جرس کوبند
 از فلزات منفکانه ترکیب میکنند اگر صاحب لقوه
 در آینه چینی کاه کند شفا یابد و اگر جوهری که آتش کوبند
 از آن میسازند با جوهر کاه و از زرد صرح مالینجولیا
 نافع بود و جادوسی را دفع کند و اگر بر اطفال نند

در خواب برتند و فرغ نهند و بعضی بجز این که در
میان ترا بستان و بدخشان سنگی است که چون
از آبگذرانند از آن جرمی غیر منظر ننگند و برکی
قلعی ترشح کنند که از خارج صینی گویند و بعضی
براستند که در زابلستان سنگی سیاه رزوفام است که
میگرداند و در قوالب مختلف می ریزند و از آن
بقوید ما و مواسد ما و امثال آنها میسازند و
با آینه چینی و اردوسمی بخار صینی است و بعضی
از صافه سوخته نگون می آید از آنکه در خیال
مبیط صواعق کثیر است جنبی صلب است که
یافتند که اکثر آن در زمین فروخته بود و رنگ آن
و نقره متوسط بود و از آن جرم در شنها و کارها

و در خواب برتند و فرغ نهند و بعضی بجز این که در
میان ترا بستان و بدخشان سنگی است که چون
از آبگذرانند از آن جرمی غیر منظر ننگند و برکی
قلعی ترشح کنند که از خارج صینی گویند و بعضی
براستند که در زابلستان سنگی سیاه رزوفام است که
میگرداند و در قوالب مختلف می ریزند و از آن
بقوید ما و مواسد ما و امثال آنها میسازند و
با آینه چینی و اردوسمی بخار صینی است و بعضی
از صافه سوخته نگون می آید از آنکه در خیال
مبیط صواعق کثیر است جنبی صلب است که
یافتند که اکثر آن در زمین فروخته بود و رنگ آن
و نقره متوسط بود و از آن جرم در شنها و کارها

در روز سجد آید و در پیل جسمی صلبی که از وزن بشوده
 که بحسب وزن موازی با پد من باشد و بعضی را
 جسم از بسیاری و هست که بران مالیده اند رنگ
 پیدا کرده میان نعره و آسن و نضقی که دست بر
 مالیده اند سیاه فاست و این جسم از عایله
 نمی توان شکست و با شستن آن طهر نمی توان یافت
 چنانچه حدادی خوانند که پاره از آن جدا کنند آن جسم
 را اگر هم که در عمرت که از دو ذریع مسافت کنی برود
 آن بتوان است زقت و عاران خان اگر که
 نام او زبان نویسند بزرگت و کلفت بسیار بشوند
 و اکابر و اشراف اردیل بران اند که اول نشانی که
 زرد و مش در اردیل بنا کرده این جسم در جای بود معلوم

ازجا

اندکجا حاصل شده و خار صینی از منسوب با عطا است
 در مرکب از فلز است و نسبت ایشان
 با یکدیگر در برنج که آنرا پتازری شبه گویند
 برنج او منس نقا و توتیا بشیمی پی پرورده است
 میسند و ابتدا از احداث شبان روز در دور
 بعد از آن بتدریج زردی دوی تزل سیکت تدبیر
 مسن باری می رسد و اگر خواهند که رنگ آن باقی
 ماند شترگاه توتیا بیان برنج نمایند و اقسام برنج بسیار
 بهترین اقسام برنج اندلسی و شامیست که برنج
 چهار دانگ عیار دارد و از کوه مرما که دانشی بعد از
 سیم و زر میسج یک از برنج لطیف تر نیست
 در سفید زوی که بتازی صفیر گویند ترکیب صفیر از

در صافن سینه و با وجود آنکه ایشان در ذریه آنها
 صفرا که از امراض ایشان حاصل میشود که غیر ایسویست است
 برشته که در روی هیچ نرمی نیست و نخاس در صافی
 اجزاء صفرا اندازد بیکدیگر جدا شود که در سینه
 هیچ و سفیدی روی آن بود که چون حاکم ظالم گیر اللجا
 حجاج حکم کرد که در عراق و فارس اولی مذکور
 قتلاند و آنچه بناخت باستانند بختی زیرگان خرد
 دان جهت منعمان بهیج و سفید روی ترکیب
 در هر روز که از انال کونیند ترکیب تال
 اسرب و نخاس است و کلنی زیاده ندارد بلکه
 احسن و انزل از جمله مرکبات مذکور است و در
 کتب بسیار ندارد و از ان ما و بنا و دیگر کتب و

امامانه

آنها چهارند و اسرب و نخاسی که اجزاء آنها در سینه است
 از یکدیگر جدا شود و از بعضی مکاره پدید آید که
 سبب جهت که اسرب و نخاس از یکدیگر جدا شود
 که در نخاس و در صافن نتوان در جواب گفته اند
 که بواسطه آنکه در صافن و نخاس من مرتبه سفید
 لخم اندازد قاصب و قعاشقی میان ایشان است
 چون بیکدیگر آمیخته اند از هم جدا میشوند و اسرب
 نخاس من مرتبه کهن اکبر و سفید صغیر اند و بنا
 چندان ایشان نیست از پنجه از یکدیگر نمیشوند
 در ذرات و ترکیب در او از سفید در
 و بر روی نخاس و برنج است و از این انواع در ایسویست
 و عرق زیاده ندارد در طالیقون اصل



طالع یقون بخامین است که بعضی هزار است
 بان آنچه اندک بجز طالع یقون حراجت کسالت
 حراجت الثایم نیاید و اگر بقاب طالع یقون که
 جرب کرده باشند موب کنند و اگر بر نیاید و اگر در
 طالع یقون بگردن چشم را زبان رسد و اگر در ده گناه
 کنند قوت ابصار تباہ کند
 در سایر موری که مرکب از فلزاتند امور مرکب
 از فلزات غیر مذکور بسیارست و ما درین
 مذکور دو مرکب ذکر اخصا کنیم یکی سیم سبز که ترکیب آن
 از سیم و اسرب و نجاست و آزار نجی سیاه
 و روشنت و در نقاشیها مستعمل است و یکی دیگر
 مفت جوش که مرکب از فلزات است و از آن و

بماند

در سبب فلزات با یکدیگر
 مقدار آهن مین که مقدار از زر صد مثقال بود
 مقدار دو کت مثقال و در آنکی بشوی تا از سر نخاوه
 بشال و در آنک و نیم و از سیم نخاوه و چهار
 نیم و از نحاس چهل و شش مثقال و در آنک و از برنج
 چهل و پنج مثقال و از آهن چهل مثقال و نیم و سستون
 قلعی سی مفت مثقال نیم باشد مت الکتاب



